

# گفتگو و تبادل نظر پیرامون روانکاوی (آرشیو ۱۴)

---

جمعه، آگوست ۲۷، ۲۰۱۰

دوستان عزیز

وبلاگ حاضر بجای وبلاگ سابق که از چند ماه پیش مشکلات بسیاری برای همه ایجاد کرده بود تعیبه شده است. با احترام کرامت موللی

۱۳۱ نظر :

کرامت موللی گفت ...

خانم نرگس عزیز

تمام پاسخ ها را میتوانید بتفصیل در کتابم «مبانی روانکاوی، فروید و لکان» بیابید.  
بااحترام

سپتامبر ۲، ۲۰۱۰، ساعت ۱:۲۲

کرامت موللی گفت ...

با سلام خدمت استاد

اولین ترجمه ام از نوشته ای راجع به فروید را بپایان رساندم خوشحال می شوم اگر  
نظرتان را راجع بدان بدانم.  
لینک نوشته:

<http://1ba1mishe3.blogfa.com/post-42.aspx>

سپتامبر ۲، ۲۰۱۰، ساعت ۱:۲۶

کرامت موللی گفت ...

نظر دوستان را به ترجمه آقای بهرامی در باره «فروید و کوکاکولا» در آدرس

<http://1ba1mishe3.blogfa.com/post-42.aspx>

جلب میکنم. کرامت موللی

سپتامبر ۲، ۲۰۱۰، ساعت ۱:۴۴

سعید گفت ...

با سلام به دوستان و استاد گرامی

برای من یک سوال پیش آمده است و آن این که چه گونه است که استاد با وجود آن که مدت های مدیدی است در کشوری اروپایی، آزاد و دموکراتیک زندگی می کنند و به خوبی با زیر و بم فرهنگ مغرب زمین علی القاعده می بایستی آشنایی داشته باشند، این همه سنگ نظامی فکری متحجر، ارتجاعی و و مطلق اندیش را به سینه می زنند، حال آنکه با اندکی دقت می توان پی برد که یکی از دلایل عدم توفیق روانکاوی در ایران را دقیقا همین اسلام خشک اندیش و استبداد پرور تشکیل می دهد؟ در کامنت هایی نیز که در این وبلاگ پست می شود، به آسانی می توان عوارض تحمیل ایدئولوژی واپس مانده رسمی و دولتی در ایران بر ذهن افراد را مشاهده کرد؛ زمانیکه کسی پیدا می شود و سخنی حق و دردمندانه درباره بیداری از خواب اسلام می گوید به او خرده می گیرند که گزاره های عاطفی به زبان می آورد در صورتی که این گزاره عاطفی نیست استعاری است! یا دیگری از رخنه آب در خوابگاه مورچگان میگوید و ... من به تجربه دریافته ام که یکی از مهمترین علل یا حتی مهم ترین علت عدم اشاعه روانکاوی در ایران همین اسلام واپس گرای دولتی در ایران است... روانکاوی نقطه مقابل اسلام به طور اخص و مذهب به طور اعم است... خوشحال می شوم پاسخ پرسش خود را دریافت کنم

سپتامبر ۱۵، ۲۰۱۰، ساعت ۲۳:۲۲

تشکر

ناشناس گفت ...

سعید جان سلام درباره مطلبی که نوشتی می‌تونم بهت بگم که شما اسلام سیاسی رو با کل اسلام اشتبا گرفتی ما تو مسئله ادیان اگه قائل به ذاتی و عرضی باشیم می‌تونیم از اسلام بعنوان یه رویکرد نفسانی استفاده کنیم که تو اون تفسیر دیگه با روانکاوی نه تنها متناقض نمی‌شه که حتی همسو هم می‌شه من خودم مشغول تألیف کتابی تحت عنوان "قرآن به روایت فروید"م که همین مسئله رو پی‌میگیره با سپاس از بحث استاد گرامی جناب موللی می‌خواستم بدونم آیا کتاب "فروید به ترتیب الفبا" کخ تو سایتتونه مترجم کامل ترجمه می‌کنه یا نه چون من قصد ترجمشو دارم.  
با سپاس صلاح الدین بهرامی

سپتامبر ۱۶، ۲۰۱۰، ساعت ۹:۵۵ ☪

کرامت موللی گفت ...

آقای بهرامی عزیز

تا آنجا که من میدانم مترجم این کتاب همچنان بکار خود ادامه میده. شاید بهتر باشد که خودتان با او تماس بگیرید. با احترام

سپتامبر ۱۶، ۲۰۱۰، ساعت ۱۰:۲۶ ☪

سعید گفت ...

با سلام به استاد گرامی و دوستان

در عین احترام به افکار دوست گرامی آقای بهرامی، اما من واقعا نمیدانم ترکیب کتابی مثل قرآن با ان اتمسفر مستبدانه و مطلق اندیش و تحکمانه اش با روانکاوی نسبیگرا و فاش کننده ماهیت راستین خدایان دروغین چه طرفه معجونی از کار درخواهد آمد! هرگز قصد اهانت ندارم صرفا نظرم را بیان میکنم و امیدوارم که لااقل مراجعین این سایت تولرانس شنیدن نظرات مخالف دیگران را داشته باشند. اساسا با مذهب به طور

کلی هیچ میانه ای ندارم اما دلیل اینکه در این میان تیغ انتقاد را متوجه اسلام کرده ام همان ادعای گزاف این مذهب است که تنها خود را دین راستین و فرستاده از سوی «آفریدگار» میداند و تمامی ادیان و نحله های فکری دیگر را - چنانچه اصولاً برای آنها جایگاهی قائل باشد- در صورتی «درست» میداند که در ذیل گفته ها و حرف های خود آن قرار بگیرند. این یعنی مطلق گرایی و مرگ نسبیگرایی و در نتیجه مرگ یا دستکم تحریف روانکاوی. به نظر میرسد که خود استاد موللی هم با این اظهارات مشکلی نداشته باشند چرا که من چندین مرتبه گفته های ایشان را دیده ام که در آنها به روانشناسی تحلیلی یونگ، که سعی در دمیدن روح در لاشه خدایی داشت که نیچه مرگش را مدتها پیش الام کرده بود، تاخته اند... به نظر من ایده هایی مثل روانکاوی و قران و آمیختن آنها باهم در عین اختراهم به صاحب ان ایده ها صرفاً مصداقی دیگر از عمل کج دار و مریزی که عبارت دیگری است برای توصیف ریاکاری معهود ایرانیان پس از اسلام نخواهد بود...

با تشکر و احترام

سپتامبر ۱۶، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۱۰

سعید گفت ...

این نکته را لازم می دانم اضافه کنم که اسلام و تمامی تفسیرهای احتمالی که از آن وجود دارد تنها در صورتی می تواند با روح روانکاوی همسو باشد که از آنها مطلق زدایی شده باشد و خیلی فروتنانه در کنار سایر سیستم های فکری و اندیشگی دیگر چه اصطلاحاً «الهی» و یا انسانی قرار گیرد. اما به نظر می رسد عبارت قران و قفرود یکی دیگر از همان کوششهای تهوع اوری باشد که در جهت نشان دادن «حقانیت» مطلقگرایی اسلامی می شود. به این معنی که در پایان تحقیق اعلام کنیم اری اسلام پیشاپیش همه کشفیات و افکار و نظرات او را اعلام کرده بود! این را هم باید بگویم که اکثر قریب به اتفاق کسانی که در این سایت کامنت میگذارند همچنان نتوانسته اند خود را از بند آموزه های «عرفانی-خرافی اسلامی رها کنند و جا به جای اظهاراتشان این

دربند بودگی نمود دارد و چنانچه کسی پیدا شود که سخن دیگری بگوید اصولاً با  
پرخاش پایه های ثابت این سایت مواجه میشود ...

سپتامبر ۱۶، ۲۰۱۰، ساعت ۲۲:۰۴

ناشناس گفت ...

دروود بر دوستان گرامی:

پرسمان اسلام چالش مرگ و زندگی اندیشه در ایران است. دوست گرامی "سعید"  
مولانا می فرماید:

سخت گیری و تعصب خامی است

تاجینی کارخون آشامی است (سوم/1297)

تاهنگامی که ایرانیان از زهدان اندیشه متعصب و  
سخت گیر اسلام بیرون نیامده اند سخن در باب آزادی  
و اندیشه گری بیهوده می نماید. چگونه می توان با  
جنینی که داخل زهدان است از آزادی و پاکی بیرون آن  
گفتگو کرد. اندیشه سخت گیر اسلام همه را مرده سقط می کند.

واما بعد:

دوستی می خواهد قرآن را با فروید آشتی دهد.

ایشان بهتر است آغاز سوره انفال را بخواند و پاسخ دهد انفال چیست. واگر در جایی  
شنید "نفت" انفال می باشد بداند بین اسلام و سیاست تناظر یک به یک استوار

است. کوتاه سخن آنکه مدافعان اسلام یا منافع در اسلام دارند و یا اسلام را نمی شناسند. با سپاس. نیروانا

سپتامبر ۱۷، ۲۰۱۰، ساعت ۵:۰۷

کرامت موللی گفت ...

از دوستان دعوت میکنم که با رعایت اصول معمول این سایت یعنی رعایت موازین منطقی و ادب لازم در بحث با آقای سعید (پیام بالا) شرکت کنند. کرامت موللی

سپتامبر ۱۸، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۵۹

ناشناس گفت ...

با عرض سلام خدمت استاد موللی و همه دوستان: از اینکه بخاطر درس ها و امتحانات نتوانسته ام فعالانه در بحث ها شرکت کنم از همه تان عذر می خواهم.

اقای سعید: قبل از هر چیز باید بگویم که من فرد مذهبی نیستم و در چهارده سالگی قرآن را از سقف خانه مان به دار آویخته بودم که وقتی مادرم مشاهده اش کرد چشم هایش را بست و گفت که خدا به این زودی ها خاکسترت خواهد کرد که تا بحال اتفاق نیافتاده استو خاکستر نشده ام. بعد از سالها بی خدایی و داشتن عقاید ماتریالیستی در غرب با مطالعه کتاب های علمی مخصوصا روانکاوی لاکان به پوچی آن گفته مشهور مارکس که مذهب افیون توده هاست پی بردم. تضادها روانکاوی با دین -- نه دین سیاسی --- رابطه نزدیکی دارد که دوستی فروید شدیداً ماتریالیست با آن کشیش مشهور و نامه نگاری های طولانی اش نمونه ای از این مورد است. در جایی فروید می گوید که روانکاوی همان کاری را انجام می دهد که کشیش ها انجام می دهند -- نقل به مضمون -- البته نباید فقط چند گفته کوتاه از فروید را جدا و نتیجه گرفت که روانکاوی ممان دین است.

کتاب های زیادی در باره رابطه روانکاوی با دیدگاه های دینی هم موجود است که من فقط یکی اش را درج می کنم.

## Psychoanalysis and Religious Experince by W.W.Meissner, S.J., M.D

شما از ارتجاع در اسلام حرف می زنید که معلوم نیست آن اسلامی که شما بهش حمله می کنید کدام اسلام است؟ متاسفانه بیش از 98 درصد درک ایرانی ها و اکثر مسلمانان از اسلام از کتاب های جانبی است که به حدیث و رویت ها مشهوراند که همه شان جعلی و بی فایده اند. آقای خامنه ای حتی در صحت نهج البلاغه -- دومین کتاب مقدس شیعیان --- هم شک دارند. شما به مانند آن شیمیدانی می مانید که از رود خانه ای که از سرچشمه اش الوده به مواد سمی و خطرناک و کشنده است نمونه برداری کرده و به این نتیجه می رسند که اب از یک اتم اکسی پن و دو اتم هیدرو پن و کمی ارسنیک و کمی سیانور و دیگر سموم کشنده تشکیل شده است در حالیکه نمی دانند که در مسیر این رودخانه ده ها کارخانه تولید کننده سموم خطرناک و کشنده وجود دارد که مازاد تولید و فضولات شان را به این رودخانه می ریزند. اگر خود جنابعالی قرآن -- فقط قرآن -- را مطالعه عمیق کرده باشید و بهش اشکالی وارد بدانید من به شما اشکالی وارد نمی بینم و مشکلی هم ندارم. مشکل من با آن ذهن های تبلی است که خود قرآن را یا نخوانده و یا خوانده ولی بخاطر فقر دانش شان بد فهمیده اند. من چندین سال است که جدال های خیل عظیمی از روشنفکران دینی و غیر دینی را دنبال می کنم که نه توانسته اند مثلا در اینکه ایا در قرآن سنگسار وجود دارد یا نه اتفاق نظر داشته باشند. آنوقت ششصد هزار روایت از شخصی به نام بخاری می اورند که احدی هم در اصالت اینهمه ادعای کودکانه تحقیقی نکرده است. همین چندی پیش در روزنامه های ایران عکس مشهور انیشتن با گودل را چاپ کرده بودند که ادها شده بود گودل همان پروفیسور محمود حسابی هستند. سال هاست که در گوش ما خوانده اند که شعر معروف سعدی در دروازه ورودی سازمان ملل حک شده است که نماینده

دایمی ایران در این سازمان یعنی آقای ظریف اقرار کرده اند که همچو شعری در هیچ کجای سازمان ملل نوشته نشده است. به دست حضرت علی شمشیر دو سر داده ایم در حالیکه طبق پژوهش های شمشیر شناسان این شمشیر های دو سر اختراع زمان عثمانی است و در زمان طلوع اسلام اصلاً شمشیری نبوده. من از شما سؤال می کنم. اگر در زمان اسلام اسلحه ای به نام شمشیر و خنجر وجود داشته پس چرا در قرآن بهش اشاره ای نشده است؟ آیا در صحت اینمه جنگ هایی که به پیامبر اسلام ربط داده اند شکی ندارید؟ آیا امکان دارد که بعضی ها برای نشان دادن اینکه اسلام دینی است خشن اینهمه اتهامات واهی را به دین اسلام وارد کرده باشند؟ اگر اسلام با شمشیر گسترش پیدا کرده آیا اعراب با هلی کوپتر و هواپیما به اندونزی و مالزی پرواز کرده و دین شان را گسترش داده اند؟

با احترامات سهند

سپتامبر ۲۱، ۲۰۱۰، ساعت ۱۷:۳۵ ☪

ناشناس گفت ...

درود بر دوستان گرامی:

اسلامشناس گرامی پاسخ دهید "انفال" چیست؟

با سپاس. نیروانا

سپتامبر ۲۲، ۲۰۱۰، ساعت ۶:۴۱ ☪

سعید گفت ...

با سلام به دوستان عزیز و استاد گرامی

با تشکر از نظرات دوستان من ابتدا کمی بیشتر موضع و حرف خودم را روشن میکنم و سپس مواردی را درباره نظرات دوست گرامی سهند ذکر میکنم:

پرسش من اصلا بیشتر ناظر بر اسلام در مقام یک گفتمان یا به قول استاد موللی گفتاره اصطلاحاً «الهی» بود نه به عنوان یک سیستم سیاسی که آثار نکبت بار آن در جای خود بسیار قابل بحث است ...

با تاسف باید بگویم که به نظر میرسد تقریباً هیچ کدام از گفته های شما از اساس محکم و استواری برخوردار نباشد؛ حالا من از همان اولین گفته شما شروع میکنم : من هم اصولاً با این گفته مارکس موافق نیستم که مذهب افیون توده هاست؛ چراکه خود مارکسیسم هم به نوعی افیون روشنفکران بود. به نظر من باید این گفته را اینطور اصلاح کنیم که اصولاً «گفتمان افیون است حال چه برای توده ها و چه برای غیرتوده ها» بدین معنی که هر گفتمانی چه مذهبی یا غیرمذهبی و... اصولاً نوعی توهم است که افراد آنها را به عنوان حقیقتی مسلم برای خود فرض گرفته اند(گفتمان را به معنایی که لاکلا و موف اراده می کنند به کار میبرم یعنی در واقع به عنوان جایگزینی برای اصطلاح ایدئولوژی که بار ارزشی دارد حال آنکه گفتمان خنثی است). میبینید که من هیچ گونه اصراری بر جزم گرایی و مطلق اندیشی در جهت ضدمذهبی هم ندارم. برای من اصولاً گفتمان مذهبی و غیرمذهبی و حتی ضدمذهبی همگی قابل احترام اند؛ اما این احترام من تا آنجا با آنها همراه خواهد بود که ماهیت نسبی گزاره های خود را بدانند و اصطلاحاً فارغ از «فراروایت» باشند، امری که به نظر میرسد هیچ کدام از برداشت هایی که از اسلام وجود دارد قادر به تحقق آن نباشند. تمامی مطالبی که شما به عنوان دفاع از تصور و برداشت خود از اسلام کردید\_ولو آنکه بدور از واقعیت نیز باشند\_ تنها در صورتی ارزشمندند که شما همزمان پذیرفته باشید که در حال دفاع و ترویج برداشتی هستید که هیچ گونه ادعای فراروایتی و کلی گرایانه در موزد تمامی امور عالم ندارد و صرفاً نوعی سیستم اندیشگی است در کنار سایر سیستم هاست و دیگران در اختیار کردن ان ازاد هستند .

ازین بحث که بگذریم میرسیم به اشاره شما به رابطه فروید و مذهب. نمیدانم چقدر با آثار خود فروید آشنا هستید ولی به نظر می رسد دانش شما از دستکم افکار و نظرات فروید در مورد مذهب بسیار سطحی و محدود به یکی دو تا شنیده بیشتر نباشد؛ مقایسه کار روانکاو با کشیش تنها یک استعاره است و الا این دو در اساس دستکم به طور تلویحی دو قطب مخالف یکدیگرند. فروید یک «دانشمند» ماتریالیست ناتورالیست بود که منشا و خاستگاه مذهب را در قالب عباراتی مکانیکی و طبیعی توضیح میداد؛ خدا برای او تصویری از پدر زمینی بود نه یک پدر آسمانی؛ احوال عرفانی را به احساسات صمیمانه کودک در آغوش یا شاید رحم مادر برمبگرداند و ...

در هر حال، شما نمیتوانید در آن واحد هم به ضمیر ناآگاه اعتقاد داشته باشید و هم به موجودی به نام شیطان یا دستکم دیگر اعتقاد به موجوداتی مانند خدا و شیطان و... دیگر ضرورت خود را از دست داده اند و تنها برای کسانی که گفتمان حاکم بر هویت آنها گفتمانی مذهبی است همچنان اعتبار خود را حفظ کرده اند کماآنکه امروزه هستند هنوز کسانی که به خلت جهان اعتقاد دارند و نه تطور آن و شاید با خود چنین می اندیشند که «خدا» از روی عمد بقایای موجودات ماقبل تاریخ را در جایی قرار دادخ بود تا داروین آنها را بیابد و اینگونه او را گمراه سازد! سخن در این باب زیاد است که به بد موکول میکنم با تشکر از همه

سپتامبر ۲۲، ۲۰۱۰، ساعت ۲۱:۵۲ ☰

آقای سعید عزیز

قبل از همه مایلم یک نکته را روشن کنم. من در کار حرفه ایم و در آنچه وظیفه خود میدانم - یعنی انتقال دانش و تجربه ای که اندوخته ام - پیوسته از این امر اجتناب کرده ام که دسیسه ای بدست بدهم که دیگران آن را بر له یا علیه مذهب و اسلام بکار گیرند. حال یک نکته دیگری نیز هست که باید در این بحث روشن شود. توجه به زبان فارسی و گذشته آن و روح روال خاص آن ایجاب میکند که ما بنام مذهب زبان خود رازیریا نگذاشته پایکوب نکنیم. و حتی اگر بخواهیم افرادی مطلقاً ضد مذهبی و ضد اسلام باشیم این بدان معنی نیست که ساده لوحانه سهم عظیم فرهنگ اسلامی را در زبان فارسی نادیده بگیریم. بقول فرانسوی ها «نمیایستی بچه را با لگنی که او را در آن شسته ایم بدور بریزیم». لذا برای حفظ زبان فارسی و غنای آن جای تأسف خواهد بود که بنام ستیز با اسلام و طرد آن به زبان فارسی و گذشته خود خشونت ورزیده و سهم زبان عربی را در فارسی نفی کنیم. این مسأله جهات متفاوتی دارد که از نژاد پرستی ما و نفرت از اعراب شروع شده نه تنها به فقر زبان فارسی ختم میگردد بلکه خآن را مبتنی بر نارسایی ما میسازد. زبانی که مبتنی بر حیث خیالی باشد و متکی بر زرق و برق های ظاهری (فارسی سره و غیره) زبانی است فاقد توانائی لازم برای تفکر. نکته دیگر اینکه گفتاره بمعنائی که لکان از آن افاده میکند امری است اساسی که رابطه و نسبت میان افراد یک جامعه را شکل میدهد. این گفتاره در حال حاضر بری ایرانیان در رابطه با اسلام (و ضد اسلام) است و مسلماً در آینده ای دور یا نزدیک تغییر یافته بر اساس گفتاره ای دیگر استوار خواهد شد. با احترام

## کرامت موللی گفت ...

آقای سعید عزیز

قبل از همه مایلیم یک نکته را روشن کنم. من در کار حرفه ایم و در آنچه وظیفه خود میدانم - یعنی انتقال دانش و تجربه ای که اندوخته ام - پیوسته از این امر اجتناب کرده ام که دسیسه ای بدست بدهم که دیگران آن را بر له یا علیه مذهب و اسلام بکار گیرند. حال یک نکته دیگری نیز هست که باید در این بحث روشن شود. توجه به زبان فارسی و گذشته آن و روح روال خاص آن ایجاب میکند که ما بنام مذهب زبان خود رازیریا نگذاشته پایکوب نکنیم. و حتی اگر بخواهیم افرادی مطلقاً ضد مذهبی و ضد اسلام باشیم این بدان معنی نیست که ساده لوحانه سهم عظیم فرهنگ اسلامی را در زبان فارسی نادیده بگیریم. بقول فرانسوی ها «نمیایستی بچه را با لگنی که او را در آن شسته ایم بدور بریزیم». لذا برای حفظ زبان فارسی و غنای آن جای تأسف خواهد بود که بنام ستیز با اسلام و طرد آن به زبان فارسی و گذشته خود خشونت ورزیده و سهم زبان عربی را در فارسی نفی کنیم. این مسأله جهات متفاوتی دارد که از نژاد پرستی ما و نفرت از اعراب شروع شده نه تنها به فقر زبان فارسی ختم میگردد بلکه خان را مبتنی بر نارسیسیسم ما میسازد. زبانی که مبتنی بر حیث خیالی باشد و متکی بر زرق و برق های ظاهری (فارسی سره و غیره) زبانی است فاقد توانائی لازم برای تفکر. دنباله در پیام بعدی

سپتامبر ۲۳، ۲۰۱۰، ساعت ۳:۴۸ ☪

## کرامت موللی گفت ...

نکته دیگر اینکه گفتاره بمعنائی که لکان از آن افاده میکند امری است اساسی که رابطه و نسبت میان افراد یک جامعه را شکل میدهد. این گفتاره در حال حاضر بری ایرانیان در رابطه با اسلام (و ضد اسلام) است و مسلماً در آینده ای دور یا نزدیک تغییر یافته بر اساس گفتاره ای دیگر استوار خواهد شد. بااحترام

سپتامبر ۲۳، ۲۰۱۰، ساعت ۳:۴۹

ناشناس گفت ...

استاد گرامی :

فرموده اید " و حتی اگر بخواهیم افرادی مطلقاً ضد مذهبی و ضد اسلام باشیم این بدان معنی نیست که ساده لوحانه سهم عظیم فرهنگ اسلامی را در زبان فارسی نادیده بگیریم "

پرسش این است. سهم عظیم فرهنگ اسلامی سازنده بوده یا ویرانگر.

با سپاس. نیروانا

سپتامبر ۲۳، ۲۰۱۰، ساعت ۸:۳۰

کرامت موللی گفت ...

جناب آقای نیروانا

هم سازنده بوده و هم ویرانگر. در هر حال جزئی لایتجزا از ما و گذشته ماست. سعی در امحاء آن هذیانی خواهد بود از نوع هذیان افراد پسیکوتیک. ازینرو شاید جامعه ایرانی در حال تجربه جنین حالت روحی پریشانی باشد که رهائی از آن مستلزم گذشت چندین نسل باشد. با احترام

سپتامبر ۲۳، ۲۰۱۰، ساعت ۱۴:۰۴

ناشناس گفت ...

اقای سعید عزیز: موقتا گفته باشم که دقیقا هم می توان به ضمیر نا آگاه باور داشت و هم به خدا. لکان خدا را معادل ضمیر نا آگاه می دانسته است. در مورد شیطان هم باید بگویم که احتمالا می دانید که پیامبران جزو زبده و خبره ترین نشانه شناسان بوده اند

و اکثر کتاب های دینی از تورات عقیق گرفته تا انجیل و قرآن پر از استعاره هستند. با در نظر گرفتن همچو نکته هایی می تواند شیطان را برابر با امیالی دانست که همیشه در کمین آدمی نشسته اند و عدم کنترل شان نه تنها باعث رسوایی در بین افراد جامعه بلکه می تواند باعث ناهنجاری های روحی پر تلاطمی باشد.. آیا فکر کرده اید که مفهوم خدا می تواند همان غیر بزرگ روانکاوی باشد که به انسان امیدواری می دهد که می تواند بر حالت برزخی اش فائق شده و خود را از سایکوسیسم برهاند؟

با احترامات سهند

سپتامبر ۲۳، ۲۰۱۰، ساعت ۱۶:۵۴ ☰

ناشناس گفت ...

با سلام خدمت استاد گرامی و دوستان ارجمند

سعید جان نردبانی که از آن بالا می روی خود بر سر کولت افتاده است بین دوست من آنجایی که این همه با جزمیت از نییگرایی دفاع می کنی مشکوک می شوم به اینکه آیا واقعاً زمینه و زمانه پیدایش این مفهوم را دریافته ای اصلاً؟ نمی خواهم این تفحص به سرکوب کردن بحث بیانجامد همین جا تز اصلی کتابی که وعده اش را داده بودم را بیان می کنم که دیگر راجع به آن «خیال» برت ندارد و حکم ندهی. قرآن به روایت فروید بر دو پیش فرض استوار است که ممکن است طی این تحقیق از ناکار آمدی آنها پرده بردارم و ممکن است تأیید هم شوند. یک آنکه ما بین ما و زبان زمان نبی فاصله است قرآن باید به زبان عصری و به گفتمان عصری ترجمه شود و دو آنکه قرآن؛ سیر تحول وجود نبی است تا آنچه بدو «وحی» می شود را ایمان آورد. این نگرش فقیهانه بر دین است که موجب شده ادعاهای معرفت شناسانه قرآن مهجور گردد. قرآن؛ گفتمان رنج، معرفت و گناه است .

با احترام فراوان صلاح الدین بهرامی

سپتامبر ۲۳، ۲۰۱۰، ساعت ۲۳:۲۳ ☰

ناشناس گفت ...

منظورم از نییگرایی، نسبیگرایی بود پوزش میطلبم .

استاد گرامی ممنون خواهم شد اگر کتاب مناسبی در مورد یا از فروید ، لکان و دلوز و گاتاری برای ترجمه معرفی کنید .

با سپاس بیکران صلاح الدین بهرامی

سپتامبر ۲۳، ۲۰۱۰، ساعت ۲۶:۲۳ ☎

سعید گفت ...

با سلام به دوستان عزیز و استاد گرامی

از همه دوستان تشکر میکنم که در این بحث شرکت کردند .به تمامی نظرات احترام میگذارم و معتقدم در دل هرکدام از آنها نکته ای برای آموختن وجود دارد. لازم می دانم چند نکته ای را درمورد مطالبی که استاد موللی بیان کرده اند اضافه کنم: استاد! به نظر میرسد نکاتی که بیان کردید با افکار و عقایدی که شخص خود شما در پی اشاعه آنها از طریق آثارتان هستید در تناقض قرار دارند؛ به نظر من اینکه «پیوسته از این امر اجتناب کرده ام که دسیسه ای بدست بدهم که دیگران آن را بر له یا علیه مذهب و اسلام بکار گیرند» مطلبی نباشد که بتوان به آن افتخار کرد. چون در اساس چنین امری غیرممکن است و درهر حال شما\_یا گفتمانی که بر شما حاکم است\_ بالاجبار از لابلای متون شما به افشاگری خواهد پرداخت. لذا در نهایت، تلاش درجهت متابعت از چنین امری لاجرم به دوپهلویی، پوشیده‌گویی، پنهان اندیش، پنهان‌کاری و در نهایت ریاکاری خواهد انجامید. و بدین ترتیب شما نیز همچون سایر متفکران در این سرزمین\_از ابتدا تا کنون، چه پیش از اسلام یا پس از آن\_به جرگه «رندان» خواهید پیوست که؛

حافظم در محفلی دردی کشم در مجلسی بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت میکند

و گویا این سرنوشت افراد آزاداندیش و دگران‌دیش در سرزمین‌های استبدادزده است که اینگونه برای حفظ آبرو یا جان خود به سر بسته‌گویی و پنهان‌اندیشی روی بیاورند؛ در آستین مرقع پیاله پنهان کن که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است. ناگفته پیداست که چنین نتایجی با انتقاد از ایرانیان به جهت دورویی و ریاکاری و حقه بازی در تناقض آشکاری قرار دارد...

و اما راجع به نکته دوم شما استاد عزیز، یعنی در مورد زبان فارسی، در این مورد هم باید با تاسف بگویم که دوباره موضع شما حرفها و نظرات خود شما را نقض می کنند.

قبل از ورود به این بحث باید نکته ای کلی را یادآوری کنم و ان اینکه به نظر میرسد دانش شما از زبان‌شناسی جدید در نیمه نخست قرن بیست متوقف مانده است\_سسور، یاکوبسون، ورف و ساپیر. شما تنها از زبان‌شناسی «فرضیه نسبیت زبانی» ورف\_ساپیر را\_احتمالاً آنهم بواسطه فیلسوفان، یعنی هیدگر\_گرفته و مدام از ان سخن به میان می اورید.

«نسبیت زبانی» در زبان شناسی جدید بحث بسیار بسیار مفصلی است که از حوصله این کامنت خارج است اما اگر این مفهوم را تنها در همان معنایی که شما از ان اراده می کنید نیز\_یعنی «نسبیت واژگانی»، که تنها تعبیر قابل تصور از جمله شما یعنی «نسبت افراد هر قوم با زبان خود رابطه آنها را با جهان خود نشان میدهد» در قالب اصطلاحات زبان‌شناسی است\_چنانکه گفتم با افکار خود شما نیز در تناقض از کار درمی آید. شما از یک طرف می‌گویید زمان عرفان و رازورزی و امثال اینها به سرآمده است و در عین حال همچنان به «واژگانی» که متعلق به چنین نحوه تفکری یا جنین «نسبتی با عالم و آدم» است چسبیده اید. آیا این تناقض نیست؟ چنانچه حتی پذیریم که با این کار خود در پی ساخت شکنی یا «تهافت» از مدلول های چنین اصطلاحاتی هستید آیا فکر نمیکنید\_بنا به اعتقاد راسخ خود شما به پیوند تنگاتنگ تفکر و

زبان\_این کار به مانعی عمده در مسیر همین ساخت شکنی نیز تبدیل شده است. آیا این اتفاقی است که تمامی کسانی که مجذوب روانکاوی شده اند و در این سایت میتوانید نمونه های آن را به اسانی بیابید اساسا روانکاوی را با عرفان عوضی گرفته اند و فروید و لکان را تنها از دریچه تنگ گفتمان مذهبی\_عرفانی\_اسلامی میبینند؟... انتقاد از مواضع زبانشناسانه شما بسیار مفصل و زیاد است که به بعد موکول میکنم با تشکر و احترام

سپتامبر ۲۴، ۲۰۱۰، ساعت ۰:۴۲ ☰

کرامت موللی گفت ...

آقای صلاح الدین بهرامی عزیز

روشن نکرده اید که از چه زبانی مایل هستید کتابی در مواردی که ذکر کرده اید ترجمه کنید؟ بااحترام

سپتامبر ۲۴، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۳۳ ☰

ناشناس گفت ...

استاد گرانقدر سلام زبان انگلیسی باشد با سپاس فراوان صلاح الدین بهرامی

سپتامبر ۲۴، ۲۰۱۰، ساعت ۲۲:۴۴ ☰

ناشناس گفت ...

اقای سعید: روزی یه دانشجوی چینی -- که الان خودشان استاد روانشناسی در دانشگاه کالیفرنیا- برکلی هستند --به استادش گفته بود که ایا می دانید که فرق بین من و شما چیست؟ استادش پاسخ داده بود که نه. فرق من و شما چیست؟ دانشجوی چینی گفته بود که من دنیا را دایره وار می بینم و شما خط خط .من صد در صد با این گفته

ایشان موافقم. در این باره کتاب هایی به نگارش در آمده است که من یکی را معرفی می کنم

## The Geography of Thought: How Asians and Westerners Think Differently and Why? by Richard Nisbet

منطق فازی که توسط پروفیسور لطفی زاده ایرانی الاصل در دانشگاه کالیفرنیا -برکلی بنیان گذاری شد در اوایل نتوانست در خود آمریکا مورد قبول واقع گردد. لطفی زاده مجبور شد که این علم جدید را به ژاپن و بعضی از ممالک شرقی صادر کند که بلافاصله قبولش کردند که امروزه کارکردش را در تمامی دستگاه های خود- کنترل می توان مشاهده کرد. دلیل اینکه آمریکایی ها نتوانستند به ارزش این علم نوین پی ببرند این بود که ذهن آمریکایی دیجیتالی -- خطد خط -- کار می کند در حالیکه منطق خطی فازی با اینکه مانند منطق دیجیتالی تر و تمیز و خط کشی شده نیست اما با کارکرد پدیده های طبیعی بهتر منطبق است یعنی منحنی وار است که پایان و آغازی ندارد و پیوسته است. البته آمریکایی ها بعدا از مشاهده پیشرفت ژاپنی و روسی و مجارستانی ها در استفاده از منطق فازی پی به اشتباه شان برده و مبلغ کلانی را برای آموزش و کارکرد منطق فازی اختصاص دادند. پروفیسور لطفی زاده اولین خارجی است که در ژاپن برنده جایزه هوندا شد که معادل جایزه نوبل در علوم است. این پدیده اینکه چرا ما شرقی ها در شیوه تفکرکان با غربی ها فرق می کنیم سال ها برای خود من هم سئوالی بود. در جلسات فنی کمپانی ای که کار می کردم من متوجه این پدیده بودم که وقتی مشکلی مطرح می شد با اینکه دانش فنی بعضی از همکارانم بیشتر از من بود اما در پیدا کردن راه حل اصلا و ابدا موفق نبودند. همکاران آمریکایی ام مشکل را جدا کرده و بدون توجه به رابطه این معضل با محیط اطراف -- مثلا روحیه کارمندان و کارگران و غیره --- سعی می کردند که با نصب مثلا بیشتر لوازم اندازه گیری مشکل را حل کنند. در حالیکه از ماهیت مشکل معلوم بود که این نواقص در کار اصلا و ابدا به نبود مثلا فلان دستگاه آزمایش و اندازه گیری و یا بخاطر نبود

work instruction نبود. من برای غلبه بر مشکلات و نواقص به پدیده های جانبی هم توجه می کردم که اکثرا با مخالفت مواجهه می شدم اما بعد از شکست های پی در پی مجبور می شدند که همان شیوه های مطرح شده از طرفم را قبول کنند.-- البته با استخدام مشاوران متخصص و صرف صد ها هزار دلار--- من دز این گونه موارد با خودم هم دچار مشکل می شدم که چرا نمی خواهم همان شیوه ساده آمریکایی ها را قبول کنم تا اینکه به مصاحبه ای از پروفیسور لطفی زاده بر خوردم که ایشان هم دقیقا به مشکلاتی شبیه مشکلات من در دانشکده الکترونیک دانشگاه کالفرنیا- در برکلی که ایشان ریاست اش را عهده دارد بودند مواجهه شده بوده اند. ایشان در این مصاحبه علت اینکه شیوه های مطرح شده از طرف ایشان همه جانبه بوده و به همین خاطر هم همکاران آمریکایی اش از درک شان عاجز بودند را به ساختارزبانهایی که ایشان بهشان مسلط هستند یعنی فارسی و ترکی و روسی ربط می دهند.

راستی آقای سعید: مگر تئوری های زبان شناسی و علمی مانند لینیات هستند که رویشان تاریخ استفاده حک شده باشد؟ اگر شما معتقد هستید که تئوری های زبانشناسی سوسور و یاکوبسون و ورف و سایپر کهنه شده اند ایشما می توانید اسمامی چند تن از دانشمندان زبان شناس نوین را برایمان معرفی کنید؟

اگر اشتباه نکرده باشم من فکر می کنم که شما به نحله فکری سه تفنگدار یعنی آقایان ریچارد داوکینز-- زیست شناسی بریتانیایی --- دانیل دنت-- فیلسوف آمریکایی-- و استیون پینکر --دانشمند شناختی آمریکایی تغلق دارید که پوزیتیویست های مدرن هستند. همین پینکر تقریبا هر سال یه کتاب 500-600 صفحه ای بیرون می دهند که اکثرا تکرار مکررات گفته و یافته های دیگران با زبانی عامه پسند هستند. این سه تن شدیدا همه پدیده های انسانی را از چشم زیست شناسی و ژنتیکی می بینید که استیون پینکر در کتاب کت و کلفت " غریزه زبان " معتقد هستند که زبان همانند خیلی از

پدیده های انسانی پایه زیست شاسانه و پنتیکی دارد- از کرامات شیخ ما چه عجب-  
دست را باز کرد و گفت و جب موفق و تندرست بمانید سهند

سپتامبر ۲۵، ۲۰۱۰، ساعت ۱۰:۴۴ ☰

ناشناس گفت ...

استاد گرامی:

مایلم به آگاهی شما برسانم. کسانی می توانند اسلام را آسایشناسی کنند که سالها به اسلام عمل نموده نمازشان ترک نشده چهل روز چهل روز روزه گرفته اند حج اسلام به جا آورده اند قرآن را در گستره بیست سال فرا گرفته اند در متن اسلام بزرگ شده اند در دبیرستان ابن عربی و قونوی و قیصری ازیکسو و مولانا و نظامی و عطار از سوی دیگر آموزش دیده اند. و در پایان چهل سال از جان و دل دریافته اند اسلام ویرانگر است نه سازنده. و دریافت دیگران بفرموده مولانا "همچون جماع کودکان" است.

برسر امرودبن بینی چنان

زان فرود آ تا نماند آن گمان (یکم/2363)

واما بعد.

آنان که به فارسی سره و ایران می بالند. همانند  
استاد کزازی شاهنامه شناس نامی نویسنده و مترجم  
چندین کتاب مانند "اودیسه" "ایلیاد" و "انه اید"  
که به زبان شیرین فارسی سره نوشته شده است. هذیان  
نمی گویند. بلکه شیفتگان غرب یا عرب هذیان می گویند. اینان بفرموده مولانا "همچو  
آن زن کو جماع خر بدید" از مام میهن سرد شده اند.

ای خدا جان را تو بنما آن مقام  
کاندرو بی حرف می روید کلام (یکم/3092)

ادامه سخن را می توان بی حرف دریافت.

با سپاس. نیروانا

سپتامبر ۲۵، ۲۰۱۰، ساعت ۱۱:۱۳ ☞

سعید گفت ...

با سلام به و تشکر از دوستان و استاد گرامی

محض اطلاع دوست عزیز سهند باید بگویم به نظر میرسد شما مفهوم ضمیر ناآگاه نزد فروید یا لکان را با مفهوم آن در نزد یونگ اشتباه گرفته باشید. این ضمیر ناآگاه جنعی یونگ است که محتویات آن همواره یکسان و بدون تغییر فرض گرفته میشود نه ضمیر ناآگاه فروید و لکان که ماهیتی فردی دارد و بسته به تاریخچه زندگی هر فرد و حتی هر فرهنگ محتویات آن متغیر است به طوری که آنچه که در نزد یک فرد یا فرهنگ جزو محتویات واپس زده و لذا بخشی از ضمیر ناآگاه به شمار میرود، در نزد فرد یا فرهنگ دیگری می تواند اساسا جزئی از ساحت آگاه محسوب شود...لذا درست نخواهد بود که بگوییم خدا همان ضمیر ناآگاه لکان است و یا غیر بزرگ همان خداست... غیر بزرگ برای لکان اغوش مادر است که میتواند توهم بازگشت به آن را در قالب مفاهیمی چون «فنا فی الله» و سایر اصطلاحات مشابه در فرهنگ ها و مذاهب دیگر در شخص بوجود آورد...

با احترام

سپتامبر ۲۶، ۲۰۱۰، ساعت ۱۲:۴۷ ☞

## کرامت موللی گفت ...

دوستان عزیز آقایان سهند و سعید

نزد لکان به تبعیت از فروید غیر بزرگ همواره محذوف و منقسم است. اما عده ای از روانکاوان پیرو لکان که به مذهب توجه خاص داشته اند (اکثر آنها قبل از روانکاو شدن کشیش و از مردان کلیسا بوده اند) این عده خواسته اند در غیر بزرگ لکان وجودی الهی بیابند. از سویی دیگر لکان خود بخصوص در سمینارهای سالهای هفتاد به بعد تلویحاً بر آن است که غیر بزرگ را به حیث واقع نزدیک کند. ولی این نظر تأویلی بیش از لکان نیست. درهرحال اگر مسأله الوهیت را بدان نحو که مذاهب اهل کتاب طرح کرده اند درنظر بگیریم میتوان گفت که روانکاوی بیشتر به الحاد نزدیک خواهد بود. ولی اگر ایمان را از وجودی الهی متمایز سازیم درآنصورت تقرب روانکاو بدان بنحو دیگری میتواند باشد .

سپتامبر ۲۶، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۰۹

ناشناس گفت ...

سعید جان چرا توهم بازگشت؟ چه ملاکی دال بر توهم دانستن فنای فی الله داری؟  
بیخشید سلام و احترام یادم رفت در پست بعدی جبران می کنم  
صلاح الدین بهرامی

سپتامبر ۲۶، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۱۱

کرامت موللی گفت ...

آقای بهرامی عزیز

بدنبال کتابی برای شما به انگلیسی هستم ولی مایلم کمی بیشتر راجع به شما و بخصوص میلتن به ترجمه بدانم. در صورت لزوم میتوانید پیامتان را از طریق ایمیل بفرستید. بااحترام

سپتامبر ۲۶، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۱۴ ☰

سعید گفت ...

به دوست عزیز آقای بهرامی

بینید زمانیکه من از نسبیگرایی سخن میگویم مرادم نسبیگرایی در گزاره یا قضایای منفرد نیست. نسبیگرایی به معنایی که من به کار میبرم\_که مأخوذ از نظرات افرادی چون لاکلا و موف (Laclau & Moufe) در حوزه فلسفه سیاسی است\_معنای دقیقی دارد که با بنیادی ترین اصل حاکم بر ذهن انسان یعنی «قطبیت» مطابقت می یابد. این اصل میگوید که تمامی فرایندهای ذهنی از ادراکات حسی گرفته تا نظام های معنایی حاکم بر شخصیت افراد بر اساس دو مفهوم «برجسته سازی» و «حاشیه رانی» استوار هستند...لذا فرد نمیتواند در آن واحد به دو گفتمان که در پایه های معرفت شناختی خود دو قطب مخالف یکدیگرند باور داشته باشد مگر آنکه دچار از هم گسیختگی فکری یا همان اسکیزوفرنی باشد...بینید حالا زمانیکه من میگویم «توهم» این تقصیر یا نقصی از سوی من نیست؛ این چارچوب نظام معنایی گفتمان مبتنی بر روانکاوی لکان\_ فروید است که من را مجبور میکند این واژه را برگزینم چراکه من\_با توجه به کاربرد عبارتی مثل «نزد لکان»\_از همان اول مشخص کردم که مسئله را با توجه با تمامی عناصر نظام معنایی گفتمان لکان بررسی میکنم نه صرفا عناصری پراکنده از آن گفتمان. روشن تر بگویم؛ در این چارچوب با توجه به تمامی عناصر شکل دهنده آن جایی برای مفاهیمی چون «الوهیت» و سایر مفاهیمی این چنینی وجود

ندارد که فرد بخواهد در آن فنا شود... چنانچه در این گفتمان غیر بزرگ خود موجودی محذوف است و منقسم دیگر چه جایی برای موجودی مطلق «نیستان» - باقی می ماند که انسان از آن دور افتاده باشد و در طلب رسیدن به آن؟ در این گفتمان، «نیستان» تعبیری از همان «آغوش آرام بخش مادر» است. با توجه به این مقدمات مختصر احتمالاً خود تصدیق خواهید کرد - باز هم تاکید میکنم در چارچوب این گفتمان - که انتخاب لفظ «توهم» بیجا نبوده است... آیا فرد میتواند دوباره به حالتی که در نوزادی در آغوش مادرش احساس می کرده برگردد؟

با احترام

سپتامبر ۲۷، ۲۰۱۰، ساعت ۱:۵۸

صلاح الدین گفت ...

با سلام و احترام و تشکر فراوان

به شدت از وضعیت این وبلاگ لذت می برم و از همه کسانی که موجب این لذت من هستند کمال سپاسگذاری دارم.

اولاً جهت اطلاع استاد موللی عزیز

بنده لیسانس روانشناسی می باشم در تهران فلسفه ذهن، فلسفه اخلاق و معرفت شناسی را در موسسه معرفت و پژوهش خوانده ام. روانکاوی را نیز نزد دکتر محمد مهدی خدیوی زند خوانده ام که مدعی است سه سال سر کلاس های (احتمالاً منظورش سمینارها بوده است) لکان حضور داشته است و دکتری دتا در روانشناسی بالینی و تربیتی خود را از فرانسه گرفته است. حوزه های مطالعاتی خودم از انسان شناسی و روانشناسی و فلسفه تا به عرفان و ... هم می رسد .

مدتی است می خواهم زبان انگلیسی خود را تقویت بخشم و از منابع دسته اول یعنی زبان اصلی دانشم را فرا گیرم به همین منظور دست بکار ترجمه شده ام که ظاهراً برای اینکار پشتکار خوبی دارم .

دوماً جهت جواب سعید جان ما

جناب آقای سعید بلحاظ معرفتی فکر می کنم حکم شما حکم دادن کارت قرمز در خارج از زمین فوتبال را دارد. گمان می کنید می توانید از منظر لکان راجع به عرفان تصمیم بگیرید؟ گمان می کنید مرز توهم و حقیقت یا واقعیت آنچنان مشخص است که به این نتیجه برساندتان؟

سپتامبر ۲۷، ۲۰۱۰، ساعت ۲:۲۸ ☪

صلاح الدین گفت ...

جناب دکتر چیز دیگری هم باید به عرضتان برسانم اولاً از اینکه وقتی برای این وبلاگ می گذارید من بشخصه کمال تشکر را دارم و قدرتان را می دانم این از جهت سپاس از طرف دیگر الان مشغول کار بر روی دو پروژه ام یکی آنکه من معتقدم: «قرآن؛ داستان ایمان آوردن پیامبر است به خود» همانگونه که مولانا هم در اشاره ای ضمنی می گوید: «چونکه در قرآن حق بگریختی/با روان انبیا آمیختی». و می خواهم با کار روی قرآن این سلوک را و سیر تحول وجود نبی را سامان مند ارائه دهم. پروژه دوم هم راجع به فروید است که می خواهم بر اساس ده گزارش روانکاوی که چاپ کرده است خود شخصیت فروید را بررسی کنم. می توانم در این دو زمینه از شما کمک بگیرم مانند یک استاد راهنما؟

با احترام فراوان

سپتامبر ۲۷، ۲۰۱۰، ساعت ۲:۳۷ ☪

## حامد صوفی گفت ...

با درود دگر باره بر دکتر موللی گرامی،

من باب ساحت رمز و اشارت پرسشی برایم پیش آمدستی و آن اینکه آیا چنین ساحتی محدود به « حس شنیداری » می باشد؟ به دیگر سخن آیا ساحت ترمیزی بر « حس بینائی » نیز مترتب است؟ این را از آن رو می پرسم که در غالب گفتمانی که برای باز کردن مفهوم رمز و اشارت باز کرده اید (به ویژه در کتاب مبانی روانکاوی)، خواننده را به تظاهرات شنیداری ساحت رمز و اشارت ارجاع داده اید .

زین روی، آیا می توان به عنوان مثال تابلوی معروف « سیب زمینی خور ها » از ونسان ونگوک را مورد تجزیخ و تحلیل روانکاوی قرار داد؟ به خصوص اینکه در چنین تابلوئی ارتباط ویژه ای را با بحث « قانون و نوامیس » در صفحات 92 و 93 مبانی روانکاوی احساس می کنم

. با سپاس، پاسخ از شما .

سپتامبر ۲۷، ۲۰۱۰، ساعت ۹:۵۲

## کرامت موللی گفت ...

آقای صوفی عزیز

درست است که زبان تکلم یعنی توانائی آدمی در استماع اصوات جایگاه اصلی ساحت رمزاشارت است ولی این استماع تنها به قوه سمعی ما محدود نمیشود چراکه یک نقاشی واقعی و یا یک فیلم ارزشمند میتواند با استفاده از تصویر نیز بیانگر ساحت رمزاشارت باشند. این امر میرساند که ذات هنر در این ساحت نهفته است حال خواه از طریق نقش و تصویر باشد یاغیر .بااحترام

سپتامبر ۲۷، ۲۰۱۰، ساعت ۱۱:۴۹

کرامت موللی گفت ...

آقای بهرامی عزیز

در پی تقاضای شما کتابی در باره فوکو برای ترجمه بشما پیشنهاد میکنم. آن را میتوانید در آدرس زیر پیدا کنید. بااحترام

[http://www.amazon.co.uk/Foucault-Very-Short-Introduction-Introductions/dp/0192805576/ref=sr\\_1\\_3?s=books&ie=UTF8&qid=1286105547&sr=1-3](http://www.amazon.co.uk/Foucault-Very-Short-Introduction-Introductions/dp/0192805576/ref=sr_1_3?s=books&ie=UTF8&qid=1286105547&sr=1-3)

اکتبر ۳، ۲۰۱۰، ساعت ۴:۴۱

تقویان گفت ...

با سلام

متشکرم از آقای سعید که با متانت به بیان نظرات خویش می پردازند. اگر اجازه دهید می خواهم در این بحث شرکت کنم. قبل از هر چیز باید بگویم که مقایسه قران و فروید کاملاً متحیرم کرد. می دانستم ایدئولوژی بسیار نیرومند است و می تواند هر آن چه بر ضد خویش است را ببلعد و از آن خود کند اما این مقایسه جدید حقیقتاً مرا متنبه ساخت که هنوز قدرت آن را دست کم گرفته ام. بدون آن که بخواهم به ورطه سیاست درغلتم با کمال احترام چنین مقایسه ای را هم راستا با جریان حاکمیت فعلی در ایران می بینم .

اما بحث من چیز دیگری است. اشاره دکتر موللی به بحث اساسی زبان و نگاه به تاریخ آن مرا علاقه مند کرد که در این بحث شرکت کنم. این که ما می توانیم به سنت خویش بیندیشیم نشان می دهد که ما دیگر در دوره سنت به سر نمی بریم. صد البته این امر به معنای آن نیست که فرایند مدرنیته اکنون در کشور ما حتی -به طور اساسی-

آغاز شده است. از همین رو برای برداشتن گام هایی که در سنت ما یا مطرح نبوده است یا حائز اهمیت، می بایستی به تجربه غرب نظر بیفکنیم. به نظر می آید درست ترین رابطه ای که می توانیم اکنون با غرب داشته باشیم نه رد و انکار آن و نه تسلیم شدن در برابر آن است بل این رابطه می بایستی همچون رابطه شاگرد و استاد نسبت ما را با غرب رقم بزند. در باب نگرش به تاریخ زبان و استفاده کردن یا نکردن از اصطلاحات قدیم نیز بایستی به همین منوال و بر اساس همین رابطه عمل کرد. نگاهی به متفکران بزرگ و بررسی سبک و سیاق آن ها در غرب نشان می دهد که حق با دکتر موللی است. ما نمی توانیم آن چه بر زبان ما رفته است را نادیده بگیریم. مسئله اما در نحوه استفاده ما از سنت زبان است. پیش از هر چیز باید دو امر را روشن کرد. 1- برای پردازش این امر نمی توانیم ابتدا به نظریات موجود در زبان شناسی یا فلسفه زبان رجوع کنیم و سپس در باب موضوعی از این دست تصمیم بگیریم. بلکه آن چه مهم تر است رجوع مستقیم و درگیر شدن با خود زبان تاریخی است که از خلال خوانش و دوباره خوانش متون دست می دهد. امری که متأسفانه حتی در میان زبان شناسان ما در ایران غایب است. 2- باید مشخص کرد که زبان پارسی واجد چندین سنت متفاوت است. با پذیرش این امر آن گاه این پرسش سر بر می کشد که امروز می بایست از کدام سنت زبان فارسی در زبان امروز و امر ترجمه مدد جست .

اکتبر ۳، ۲۰۱۰، ساعت ۱۲:۴۱

صلاح الدین گفت ...

دوست عزیز جناب تقویان

اشتباه فکر کردی. سخن نسبت قرآن و فروید در راستای جریان حاکمیت نیست. در راستای ایضاح مفهوم دینداری است. ببین دوست من! آگه من بخوام با ذخیره معرفتیم از فروید خوانشی از قرآن داشته باشم. شما باز آنرا ایدئولوژی زدگی می نامی؟ اینکه من مؤمن به این کلامم یا نه خود بحث دیگری است ما می توانیم راجع به ثمره های

نظری و عملی اینکار به صحبت بنشینیم و الا من هم می توانم بر شما برجسبی نهم و  
عیناً سیاق کلامتان هم این اجازه را به من می دهد.  
از پیشنهادتان متشکرم استاد موللی عزیز

با احترام فراروان

اکتبر ۳، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۱۹

ناشناس گفت ...

با سلام شما در وبلاگتان مقاله ای با نام استعاره از دیدگاه جرجانی و ابن سینا از آقای  
مصطفی تقویان گذاشته اید من می خواهم در مقاله ام از مطالب این مقاله استفاده کنم  
خواهش می کنم به خاطر خدا آدرس ایمیل ایشان را به من بدهید یا راهی که بتوانم با  
ایشان ارتباط برقرار کنم نیاز مبرم دارم ایمیل من این  
است [nargesi437@yahoo.com](mailto:nargesi437@yahoo.com)

اکتبر ۴، ۲۰۱۰، ساعت ۲:۱۴

ناشناس گفت ...

به نام خدا

من واقعا به داشتن دینی مانند اسلام افتخار می کنم این مطلب را پس از مطالعه  
بسیاری از کتابهای کلامی غربی می گویم شما ببینید غرب چقدر مشکل تعارض علم  
و دین دارد آیا اسلام هم چنین مشکلی دارد یا هر روز علوم جدید فلسفه احکام  
اسلامی و آیات قرآنی را اثبات می کند و حتی آمریکا و غرب دارد به مسائل اسلامی  
مانند خویشترنداری جنسی و حجاب می رسد در گوگل خویشترنداری جنسی را سرچ  
کنید تا مطالب بسیار جالبی را ملاحظه کنید که سازمان های مردم نهاد در آمریکا برای  
ترویج حجاب تشکیل شده و کنگره آمریکا در سال 2005 173 میلیون دلار برای  
کمک به این سازمانها تصویب کرده آیا این جای تأمل نداره ngo هایی مثل silver

ring,true love waits بعد بعضی ها که مسلمانند این طوری در باره اسلام قضاوت می کنند غرب دارد به احکام اسلام برمی گردد به خدا اگر متفکرین ما و ائمه ما در غرب بودند آنها خیلی خوب حقشان را ادا می کردند ولی ما خیلی کم کار کم لطیفیم با بی انصافی همه کاستی ها را به پای اسلام می گذاریم

اکتبر ۴، ۲۰۱۰، ساعت ۲:۲۴ ☞

سعید گفت ...

با سلام به دوستان و استاد گرامی

از همه دوستانی که در بحث شرکت کرده و میکنند متشکر میکنم.

دوست دارم نکته ای را در مورد کامنت بالا از دوست عزیز اقا/خانوم «ناشناس» متذکر شوم:

دوست عزیز! این به طور قطع حق شماست که هر عقیده و نظری که به ان باور دارید ازادانه بیان کنید و در حمایت و دفاع و ترویج ان بکوشید و هیچ کس و هیچ چیزی نمی بایستی توان سلب چنین حق و حقوقی را از شما داشته باشد و این پیگیری و جدیت در افکار و عقاید از سوی شما در جای خود احترام و تحسین برانگیز است. اما از این سو نیز امیدوارم که شما نیز در کنار این همه قادر باشید این نکته اساسی را مورد درک و فهم قرار دهید که چنین افکار و نظراتی تنها یکی در میان بسیاری از افکار و نظراتی است که همگی انها قابل احترام هم می باشند که در یک جامعه مدنی متکثر میتواند وجود داشته باشد. میبایستی این نکته اساسی را بپذیریم که در میان افراد تنوع و تکثر فوق العاده ای از حیث افکار و عقاید، سبک زندگی، علایق و سلیق و رفتارهای جنسی و ... وجود دارد و انها نیز می بایستی به میزان مشابه از چنین حق و حقوقی برخوردار باشند. حصول چنین درک و فهمی در جامعه ایران شرط اصلی و اساسی رواج و گسترش شیوه های ازاداندیشانه ای چون روانکاوی خواهد بود...

با احترام .

اکتبر ۴، ۲۰۱۰، ساعت ۲۳:۵۲

تقویان گفت ...

اقای صلاح الدین

خوشحال می شوم بدانم چه برجسبی می توان بر نوشته من نهاد تا اگر درست بود در حک و اصلاح آن بکوشم .

اما اینکه شما می خواهید با ذخیره معرفتی خود از فروید دست به خوانش بزنید آن هم از یک متن مقدس، با عرض معذرت باید بگویم کار را بس ساده گرفته اید. شرط اول تحقیقی از این دست -اگر اساسا عملی باشد- این است که شما با زبان اصلی مولف به سراغ متون او بروید یعنی زبان آلمانی. آن گاه با توجه به این که با دانشی عمل یعنی روان کاوی سروکار دارید حتما بایستی در این رشته تجربیات علمی و عملی داشته باشید. از آن طرف می طلبد که شما نه همان با زبان عربی بل با ادبیات عرب و علوم قرآنی نیز آشنایی داشته باشید. تازه از همه این موانع که بگذرید باید از نظر دور نداشته باشید که جامعه محققین ما امروزه اکثرا واجد رابطه ای در حیث خیالی با موضوعی همچون دین و دین داری به سر می برند. آیا به راستی آن اندازه به خود اعتماد دارید که خود را واجد چنین رابطه ای ندانید بل مدعی باشید که با موضوع تحقیق خود در ساحت رمز و اشارت به سر می برید؟ در پایان اجازه دهید نکته ای را به خاطر شما بیاورم که شاید البته به ذهن خود شما هم خطور کرده باشد. نکته من یک پرسش است؛ چرا فردی چون دکتر موللی یا امثال ایشان که هم در روان کاو خبره هستند هم با سنت زبان فارسی آشنا هستند حتی اثری یا تاویلی روان کاوانه از فی المثل شعر حافظ که به مراتب میدانی کم خطر تر از متن مقدس است ارائه نداده اند؟ یا چرا با ذخیره معرفتی که دارند خوانشی از پاره ای از متون عرفانی به دست نمی دهند و از این کار

پرهیز دارند؟ اندکی تفکر بدین پرسش می تواند تکلیف ما را برای برداشتن چنین گام های پر خطر و مغرورانه ای روشن کند.  
با تشکر

اکتبر ۶, ۲۰۱۰، ساعت ۱۲:۵۰

ناشناس گفت ...

آقای تقویان لطفا به من کمک کنید آدرس ایمیل تان را بنویسد من یک سؤال راجع به مقاله تان دارم خواهش می کنم آدرس ایمیل من [nargesi437@yahoo.com](mailto:nargesi437@yahoo.com) است

اکتبر ۷, ۲۰۱۰، ساعت ۱۰:۴۵

تقویان گفت ...

با سلام

[taghavian@yahoo.com](mailto:taghavian@yahoo.com)

اکتبر ۷, ۲۰۱۰، ساعت ۱۲:۵۰

ناشناس گفت ...

از سهند:

با عرض سلام خدمت استاد و همه دوستان: آقای تقویان من به شخصه با محتوای پیامتان که به آقای صلاح الدین آدرس شده موافقم اما در عین حال فکر می کنم که باید دوستان را برای نوشتن تشویق کرد. آقای صلاح الدین می نویسند که اگر مفید بود که عده ای ازش استفاده می کنند و اگر نبود لااقل بی ضرر است و به کشش صدمه ای وارد نخواهد شد واز بینی کسی که خون نخواهد آمد. البته من خودم در اینگونه موارد خیلی وسواسم برای اینکه آدمی نباید موضوعاتی را که دیگران بارها و بارها تکرار

کرده اند را تکرار کند. در اینصورت بهتر آن است که فرد سکوت کند. از اینها گذشته لطفاً می‌توانید این بخش از پیام‌تان را بیشتر توضیح دهید. "جامعه محققین ما امروزه اکثراً واجد رابطه‌ای در حیث خیالی با موضوعی همچون دین و دین‌داری به سر می‌برند" "یه مثال هم بیاورید که بهتر خواهد شد.

با بهترین روزهایم

اکتبر ۷، ۲۰۱۰، ساعت ۱۸:۰۲ ☞

### صلاح الدین گفت ...

دوست گرامی جناب تقویان عزیز

چرا در مورد آنچه که متحیرتان می‌کند حکم می‌دهید؟ «مقایسه قران و فروید کاملاً متحیرم کرد. می‌دانستم ایدئولوژی بسیار نیرومند است و می‌تواند هر آن‌چه بر ضد خویش است را ببلعد و از آن خود کند اما این مقایسه جدید حقیقتاً مرا متنبه ساخت که هنوز قدرت آن را دست‌کم گرفته‌ام. بدون آن‌که بخواهم به ورطه سیاست درغلتم با کمال احترام چنین مقایسه‌ای را هم راستا با جریان حاکمیت فعلی در ایران می‌بینم. « همین یک نمونه بس است .  
اما دوم:

من کجا گفتم چگونه می‌خواهم چکار کنم که فوراً به این نتیجه رسیدید که کار را بس ساده گرفته‌ام؟

سوم:

بینید دوست من کار بنده نه کاری سلبی و نه ایجابی است بنده فرضیه دارم در روند کارم به این نتیجه خواهم رسید که یا فرضیه ام رد می‌شود و یا تأیید. بعنوان مثال بنده فکر می‌کنم پدر نداشتن انبیاء که در عیسی کاملاً محرض می‌شود را می‌توان با شکل‌گیری ساحت رمز و اشارت از نظرگاه لکان توضیح داد. اگر این امر محقق شود متون

مقدس نشانه های کشف شده توسط انبیا هستند که می توان بر اساس گفتمان عصری توضیح داده شوند. بنده می ظن غالبم بر آن است بشر از چهار گفتمان معرفتی بهره گرفته است؛ اسطوره، دین، فلسفه، علم. هر کدام از این گفتمان ها موضوع، روش و غایت خاص خود دارند و هرکدام هم قابل بیان به زبان دیگرند هر عصر گفتمان خاص خود دارد که قضایا را در آن گفتمان می سنجد و می فهمد. چهارمین و پایان:

کار من نه مغرورانه است و نه پر خطر تحقیقی است که یا محقق می شود یا نه اما باز فکر می کنم که شما می پندارید من سعی در اتحاد غرب و شرق دارم که این کار را می کنم. یعنی می پندارید کار من ماهیت اندیش است و می خواهم از خلال این کار فرهنگی را به فرهنگی یا فکری را به فکری برتری بخشم یا اینکه چیزی را با چیزی اثبات کنم. نه دوست من دغدغه من صدق کذب نیست دغدغه من فهمیدن متن دینی در عصر امروز است و فکر می کنم راونکاوی این دریچه را به من گشوده است حال ممکن است در پایان این کار به نتیجه ای خلاف آن برسم .  
با نهایت احترام

اکتبر ۸، ۲۰۱۰، ساعت ۱:۴۰

صلاح الدین گفت ...

دوست گرامی جناب تقویان عزیز

همین یک نمونه بس است آنجایی که شما از چیزی که موجب حیرتتان است حکمی می دهید:

باید بگویم که مقایسه قران و فروید کاملا متحیرم کرد. می دانستم ایدئولوژی بسیار نیرومند است و می تواند هر آن چه بر ضد خویش است را ببلعد و از آن خود کند اما این مقایسه جدید حقیقتا مرا متنبه ساخت که هنوز قدرت آن را دست کم گرفته ام.

بدون آن که بخواهم به ورطه سیاست درغلتم با کمال احترام چنین مقایسه ای را هم راستا با جریان حاکمیت فعلی در ایران می بینم» .

دوم:

شما از کجا فهمیدید من چکار را می خواهم چگونه انجام دهم که فکر کردید کار را بس ساده گرفته ام؟

اکتبر ۸، ۲۰۱۰، ساعت ۱:۴۴

تقویان گفت ...

آقای صلاح الدین

اگر پیش شرط های تحقیق را که ذکر کردم رعایت کنید کار را ساده نگرفته اید و اگر رعایت نکنید ساده گرفته اید. به همین سادگی

اکتبر ۸، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۰۳

صلاح الدین گفت ...

مصطفی جان مبنای نظری پیش شرطتان را توضیح می دهید؟ و اینکه چرا فکر می کنید استفاده از ترجمه های آن آثار راهبر نیستند؟  
با نهایت سپاس

اکتبر ۸، ۲۰۱۰، ساعت ۱۴:۳۶

ناشناس گفت ...

سلام بر تمامی دوستداران علم ودانش

مفتخرم که با این محفل گرم ودوستانه آشنا شدم و علاقه مندم با کسب اجازه از استاد گرامی جناب دکتر موللی و دوستان به این جمع بیوندم لطفانظرتان را اعلام فرمایید

با تقدیم احترامات پارسا  
اکتبر ۹، ۲۰۱۰، ساعت ۱۲:۲۶

کرامت موللی گفت ...

آقای پارسای عزیز

به این محفل خوش آمدید. بحث کنونی مربوط به رابطه روانکاوی و مذهب می‌باشد. می‌توانید در آن شرکت کرده نظر خود را با دوستان در میان بگذارید و یا موضوع و پرسش‌های دیگری پیشنهاد کنید. با احترام

اکتبر ۹، ۲۰۱۰، ساعت ۱۲:۳۸ ☞

سعید گفت ...

با سلام به دوستان عزیز و استاد گرامی

گفته‌ام را با این بیت مولوی که دوست گرامی «نیروانا» در کامنت خود آورده‌اند شروع می‌کنم:

سختگیری و تعصب خامی است

تا جنینی کار خون آشامی است

ابتدا باید بگویم در مورد بحث آقای تقویان و آقای بهرامی گفته‌ی دوست عزیز سهند بسیار به جا به نظر می‌رسد. اساساً می‌بایستی افراد را در برداشت‌های خود از هر مطلبی با هر میزان دانش کاملاً آزاد گذاشت و نباید با مطلق‌اندیشی جلوی خلاقیت‌های فکری دیگران را گرفت... اما به نظرم به همان اندازه نیز به جاست که این قید را نیز به گفته‌ی مزبور اضافه کنیم که چنین خلاقیت‌هایی تنها تا آنجا قابل احترام اند که به «عوام فریبی» نینجامند. حساسیتی که در ابتدا نسبت به افکار و نظرات آقای بهرامی نشان دادم صرفاً به دلیل نگرانی‌های «اجتماعی» بود که:

آه آه ازین صرافان گوهرناشناس

هر زمان خرمهره را با دُر برابر می کنند

و الا بنا به باورم به آزادی اندیشه هرگز به خودم اجازه چنین تندروی هایی را نمی دادم. بیشتر از این مایل نیستم که به اصطلاح در پوستین دوست خوب آقای بهرامی افتاده به خرده گیری از وی پردازم؛ از همان ابتدا نیز چنین قصدی نداشته و ندارم. به قول خود آقای بهرامی ما صرفاً نامی از چنین تحقیقی دیده ایم و هنوز چنین پژوهشی تا آنجا که از کامنتهای ایشان برمی آید نه به رشته تحریر درآمده و نه در دسترس کسی قرار گرفته است. در هر حال، صرفاً مایل بودم با توجه به مطالبی که خود آقای بهرامی تا اینجا در بحث با دوستان و خود من بیان کرده اند مایل بودم توجه ایشان را به نکته ای معطوف کنم:

در یکی از کامنت های خود گفتید که «جناب آقای سعید بلحاظ معرفتی فکر می کنم حکم شما حکم دادن کارت قرمز در خارج از زمین فوتبال را دارد. گمان می کنید می توانید از منظر لکان راجع به عرفان تصمیم بگیرید؟ گمان می کنید مرز توهم و حقیقت یا واقعیت آنچنان مشخص است که به این نتیجه برساندتان؟» پرسش من این است که اگر نمی توان از «منظر لکان» در مورد عرفان و رازورزی و دین تصمیم گرفت، چگونه است که خود روان کاوی را «دریچه ای» می دانید که «به روی من گشوده است»؟

این نکته را به این خاطر گوشزد میکنم تا هم کمکی به شما باشد در جریان تحقیق که بالاخره تکلیف خود را با خود و «فرضیه های» خود روشن کنید و هم آنکه از تناقض هایی احتمالی در طول کار خود برکنار بمانید.

موفق باشید با احترام اکتبر ۹، ۲۰۱۰، ساعت ۲۲:۴۲ ☰

تقویان گفت ...

آقای صلاح الدین

ریشه شرط من روشن است. کسی که در کار تحقیق و نوشتن باشد از آن چه من گفته ام چندان تعجب نمی کند و توضیح نمی خواهد. اما در مورد زبان ترجمه. نگاه کنید به نوشته های دکتر موللی در پیش گفتار کتاب هایشان و در کامنت های پیشین ایشان .

اکتبر ۱۰، ۲۰۱۰، ساعت ۳:۴۸

تقویان گفت ...

سهندجان

من می خواستم درباره زبان فارسی و نحوه استفاده از آن در زبان امروز در گفتگو شرکت کنم که در دام نسبت مذهب و روان کاوی افتادم. اگر اساسا چنین نسبتی هم برقرار بتوان کرد این امر ربط چندانی به فرهنگ و کشور ما نخواهد داشت. چگونه در کشوری که هنوز روان کاوی وجود ندارد می توان به سراغ چنین بحث های پیشرفته ای رفت؟

در پاسخ به سوال شما در باب خون نیامدن از دماغ مردمان شما را به دو نکته توجه می دهم تا دوستان بپذیرند که وسواس علمی هیچ ربطی به نسبیت گرایی و دموکراسی و پست مدرن بازی ندارد. اولاً بایستی میان علوم تجربی و علوم انسانی و فلسفه (در معنایی که هایدگر مراد می کند) تفاوت گذاشت. این تمایز موجب می گردد که ما تحولات و خصوصیات را که در یکی برقرار است بر دیگری حکمفرما ندانیم. شاید در علوم تجربی دست زدن به تجارب مختلف از دماغ کسی خون نیآورد اما دلیل نمی شود که پس در آن دو نوع دیگر هم اوضاع چنین باشد.

دوم. اگر کمی به تاریخ کشور خود اهمیت دهیم- و این نکته ای است که از قضا مدام از جانب چپ های جدید یا چپ خوانان در ایران مورد غفلت قرار می گیرد. چیزی که ذات چپ بودن است یعنی تاریخ اینجا مورد غفلت است- می توانیم عاقبت دست زدن به این ماجراجویی ها و جوگیر شدن ها را مشاهده کنیم. هنوز چندانی نمی گذرد از تفسیر هایدگر با ابن عربی یا خرده گرفتن بر فروید توسط علی شریعتی در حالی که همه می دانیم تنها چیزی که او نخوانده بود و نکرده بود روان کاوی بود . این ماجراجویی ها اکنون ما را در موقعیت فعلی قرار داده است. آیا باز هم لازم است که بر وسواس در این زمینه ها تاکید شود؟

با سپاس

اکتبر ۱۰، ۲۰۱۰، ساعت ۴:۰۶

سعید گفت ...

دوست عزیز آقای تقویان

من نگرانی های شما را درک میکنم اما لازم میدانم توجه شما را به یک نکته جلب کنم نکته ای که به احتمال زیاد میدانم شما نیز با آن موافق خواهید بود:

به نظر میرسد شخص من، در ابتدای کل این بحث، و شما، اکنون، دوست گرامی آقای بهرامی را با مزدوران حکومتی رژیم دیکتاتوری کنونی عوضی گرفته باشیم که البته این یه دلیل شرایط خاص اجتماعی سیاسی جامعه ایران تا حدود زیادی اجتناب ناپذیر بود...در هر حال نظر من این است که مزدوران خشک مغز و بی خرد حکومتی هیچگاه چنین موضوعات و ایده هایی به مخیله شان حتی خطور نخواهد کرد چه رسد به آن که بتوانند با اشتیاق در مورد آن قلم زنند چرا که آنها تمامی انرژی خود را مصروف آموختن شیوه های نوین دروغ، حيله گری، سرکوب و ایجاد اختناق مصرف کرده و میکنند و چنانچه مختصر فکر و اندیشه ای داشته باشند آن را تنها در این راه

به کار میزنند که چگونه از مغز جوانان این سرزمین برای حفظ و بقای ضحاک زمان خوراک تهیه کنند...

به نظر من این مسئله که آیا آقای بهرامی توان انجام چنین کار تحقیقی را دارند یا اینکه از دانش کافی در مورد موضوعات کار خود برخوردار هستند یا خیر یا اینکه موضوع تناقض آمیزی را انتخاب کرده اند یا خیر مسائلی هستند که به خود ایشان برمیگردد و در طول کار برای خودشان مشخص خواهد شد...اینکه ما به هر دلیلی جلوی خلاقیت فکری دیگران را بگیریم در حقیقت فرق میان ما و مستبدان حاکم امروز ایران را از میان برمی دارد و این کاری است که من به شدت از آن اکراه دارم...

با احترام

اکتبر ۱۰، ۲۰۱۰، ساعت ۹:۴۰ ☞

سهند گفت ...

استاد: بخش مقالات شما باز نمی شود.

آقای تقویان: بخاطر گرفتاری های درسی موقتا از داخل بحث شدن معذورم اما امیدوارم که به سؤال من در ارتباط با رابطه خیالی محققین ایرانی با دین توضیحاتی دهید. مطمئن باشید که قصد میج گیری ندارم فقط می خواهم یاد بگیرم.  
با احترامات سهند اکتبر ۱۰، ۲۰۱۰، ساعت ۱۲:۵۱ ☞

کرامت موللی گفت ...

آقای سهند عزیز

من بخش «مقالات شما» را کنترل کردم اشکالی ندارد. بازهم امتحان کنید و لطفا مرا را در جریان بگذارید. بااحترام فراوان  
اکتبر ۱۰، ۲۰۱۰، ساعت ۱۲:۵۷ ☞

## صلاح الدین گفت ...

سعید جان سلام

دوست گرامی آنچه من دریچه اش نامیده ام کمکی است به معنی کردن گذاره های دینی در دنیای امروز نه اینکه حکم نهادن بر گرایشی خاص با احترام فراوان .

اکتبر ۱۰، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۳۷ ☞

## صلاح الدین گفت ...

با احترامات فراوان خدمت همه دوستان

بخشی از کار بحث بر انگیزم توضیح شخصیتی خود فروید بر اساس گزارش های روانکاوی است که چاپ نموده، یعنی گمان می کنم می توان با استفاده از روانکاوی هایی که خود فروید انجام داده است توضیحی بر ساختار شخصیتش به دست داد این فرضیه از جریان مواجهه آلپورت و فروید به ذهنم خطور کرد. پیشنهاد می کنم راجع به پروژکسیون (فراکنی) به بحث بنشینیم اگر موافق باشید .

سپاس گذار چشمانتان  
اکتبر ۱۰، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۴۵ ☞

## تقویان گفت ...

آقای سعید

شما ممکن است چنین اشتباهی کرده باشید ولی من هرگز حتی یک لحظه هم ایشان را با مزدوران اشتباه نگرفتم. فقط احساس می کنم طرح این گونه مقایسات در شرایط فعلی سودی در بر ندارد علاوه بر این که می تواند خطرات زیادی ایجاد کند. وقتی ما بخواهیم چیزی را (در این جا دین) به هر وسیله ای که شده در میان آوریم و به اصطلاح نجات دهیم دست بر قضا اوضاع وخیم تر می شود. بهتر است وضعیت بد

دین و دین داری را در فرهنگ امروز بپذیریم و به جای پیچیدن به پر و پای آن اجازه دهیم خودش نشو و نمایی بکند اگر حقیقتی دارد .

این نظر بنده است. حال آقای صلاح الدین مختار است به این نظر توجه کند یا نکند یا نقد کند یا هرچه.

به نظرم آن چه باید سودای آن را در سر بپروریم نه دین داری بل تحقق مبانی مدرنیته است. دین و اخلاق و عدالت را آزاد بگذارید خود به فریاد خود خواهند رسید .  
با تشکر

اکتبر ۱۱، ۲۰۱۰، ساعت ۳:۵۳ ☰

ناشناس گفت ...

سلام بر همه

خطاب به جناب موللی

موضوع بحث شما همانطور که فرمودید کاویدن نسبت میان دین و روانکاوی است(البته اگر از مذهب منظور و مرادتان دین باشد)تحقق این مهم پیش شرط هایی دارد

که قبل از هر چیز باید بدان پرداخت.چون هر یک از دوستان فاضل ما تصور و تلقی از دین دارندابتدا باید ادبیاتمان را یکی کنیم تا همه مفهوم کما بیش واحدی از آن داشته باشیم و مفاهمه صورت بگیرد .

و برای ایضاح موضوع باید موارد زیر را در نظر داشت

- 1- وقتی از دین صحبت می کنید آیا دین خاصی از ادیان مد نظر است یا نه؟
- 2- از ترابط و نسبت کدام نحله/ مذهب یا برداشت از دین با روانکاوی صحبت می شود

3- توضیحاتی (هر چند کوتاه) درباره روانکاوی داده

شود

و.....

و در پایان درک این نسبت چه گره ایی از مسائل و معضلات معرفتی ادمی می گشاید  
با تشکر پارسا

اکتبر ۱۱، ۲۰۱۰، ساعت ۱۱:۵۳ ☎

سعید گفت ...

با سلام به دوستان و استاد عزیز

از انجا که این سایت سایتی روانکاوانه است مایل بودم به عنوان آخرین کامنت خود  
در باب این موضوع بهطور بسیار موجز و مختصر به اظهار تبیینی لکانی از پدیدار دین  
و سایر مشتقات آن\_رازورزی و عرفان و...\_پردازم.

در نظر لکان، دین در واقع به عنوان فانتسمی محسوب میشود که کارکرد اصلی آن  
پوشاندن ذات منقسم و محروم از ذکر انسان از خود او میباشد. چنین تبیینی را میتوان  
در گفته های خود فروید انجا که به مقایسه دین و نوروز میپردازد نیز مشاهده کرد. به  
تعبیری نوروز را میتوان حاصلی از عدم ظرفیت و توانایی فرد در قبول وجود خود به  
عنوان موجودی متناهی و میرا در نظر گرفت؛ عوارض نورتیک در حقیقت مکانیسم  
هایی هستند که فرد در جهت انکار چنین امری و پنهان کردن آن از خود، یعنی تناهی  
و فانی بودن خود، به کار میگیرد. در حقیقت عوارض نورتیک حکم تخدیری را برای  
فرد دارند که او را از مواجهه با جایگاه حقیقی انسانی خود، یعنی موجودی نسبی،  
متناهی و میرا، و پذیرفتن آزادی یا «آرزومندی» خود و گردن گذاشتن به تمامی  
پیامدهای مترتب بر آن بر کنار میدارد .

به تعبیری دیگر دین را میتوان زادهٔ مواجهه فرد با «حیث واقع» خود یا به تعبیر ژولیا کریستوا «abject» در نظر گرفت؛ چنین مواجهه‌هایی مثلاً در در حالت افسردگی و بی‌حوصلگی بیشتر حادث میشود. در این موارد فرد عمیقاً به پوچی تمامی عالم و ادم برای لحظه‌هایی کوتاه واقف میشود و به ریاکاری و تزویر ذاتی زندگی و ادمیان در معنی دادن به زندگی خود پی میبرد... دین و عرفان و مواردی مشابه اینها زاده چنین مواجهه‌هایی با حیث واقع هستند که طی آنها فرد سعی میکند به خود امیدواری دهد و با این توهم که قادر است از ظرفیت انسانی خود روزی فراتر رود شجاعت قدم گذاشتن در دور بسته و باطلی را مییابد که حاصل گره برومه‌ای میان سه ساحت ذهنی اوست، یعنی ساحت نمادین، خیالی و واقع قدم گذارد و متعهد آرزومندی خود شود ...

اکتبر ۱۲، ۲۰۱۰، ساعت ۰:۳۲

سعید گفت ...

این نکته را هم لازم میدانم متذکر شوم که تقرب به روانکاوی «واقعی» و نه روانکاوی تأویلی یا «شترگاوپلنگی» جسارت و شجاعت بسیاری می‌طلبد و تحقق آن مستلزم رها کردن خود از خرافه‌های چندین هزاره‌ای خواهد بود. بی‌جهت نبود که فروید خود میگفت: «پذیرفتن روانکاوی شجاعت زیادی میخواهد و مستلزم نوعی مقاومت یک تنانه است در برابر همه» امری که به قول خودش او به عنوانی فردی یهودی در جهان مسیحیت بهتر از هر کس دیگری با آن آشنا بود.

با احترام

اکتبر ۱۲، ۲۰۱۰، ساعت ۱:۰۸

وجیهه گفت ...

سلام

استاد بنده 7 سال تحت نظر دکتر مرتضی مدرس غروی تحلیل شدم بعد از تحلیل به

مطالعه روانکاوی علاقه مند شدم ولی با اینکه با ادبیات روانشناسی و فلسفه ناآشنا  
نیستم در فهم کتابهای لکان با ترجمهء جنابعالی مشکل دارم ، بنده در مشهد هستم و  
نمی دونم چطوری باید با فهم این مطالب ارتباط برقرار کنم !  
سپاس

اکتبر ۱۳، ۲۰۱۰، ساعت ۲:۴۸ ☎

کرامت موللی گفت ...

آیا دوستان دیگر این سایت که نوشته های مرا اندکی خوانده اند میتوانند به کامت بالا  
پاسخ بدهند. با تشکر قبلی

اکتبر ۱۳، ۲۰۱۰، ساعت ۱۱:۰۲ ☎

سعید گفت ...

با سلام

استاد به نظر من مسئله به رابطه میان مفاهیم و واژگان و اینکه کدام یک بر دیگری  
تقدم دارد برمیگردد. در این مورد میتوان گفت به طور کلی دو دیدگاه وجود دارد؛ یکی  
انکه مفاهیم بر واژگان تقدم دارند، بدین معنی که در ذهن ابتدا مفاهیم به صورت مبهم  
و شبح وار شکل میگیرند بدون انکه فرد هنوز واژه ای برای تثبیت و تحدید مرزهای  
چنین مفاهیم و تصورات فاقد شکل نهایی و قطعی در اختیار داشته باشد، و سپس بعد  
از انکه واجد مفاهیم مزبور شد انها را با واژگان مربوط مرتبط میسازد؛ و دیگری انکه  
فرد پیش از انکه هرگونه مفهوم یا تصویری در ذهن نسبت به داشته باشد، ابتدا به ساکن  
با واژگان مربوط به ان مفاهیم و تصورات آشنایی می یابد و پس ازین آشنایی است که  
در پی ساختن مفاهیم مرتبط با انها برمی آید. در حالت اخیر این واژه است که همانند  
یک علامت عمل میکند و به فرد میگوید که می بایستی به مفهومی خاص اشاره داشته  
باشد و اینگونه است که او در پی کشف مفهوم نهفته در ان برمی آید.

به نظر میرسد مورد دوست گرامی ما به حالت دوم برمی گردد؛ ایشان هنوز موفق نشده اند به مفاهیم واژگانی که شما به کار میگیرید راه ببرند. هنوز در جامعه ایرانی روح مفاهیم روانکاوی به آن صورت شبح وار و الزام آور شکل نگرفته اند تا این احساس نیاز پدید آید که برای بیان آنها می بایستی واژگانی درخور پیدا کرد ...

اکتبر ۱۳، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۱۱ ☪

سهند گفت ...

بزودی در این بحث شرکت خواهم کرد .

اکتبر ۱۴، ۲۰۱۰، ساعت ۲۱:۳۰ ☪

تقویان گفت ...

استاد عزیز

راستش را بخواهید من هم در نظر اول مشکلی مشابه دوست عزیزمان با نوشته های شما داشتم. جالب آن که وقتی به یکی از استادان روان شناسی یکی از دانشگاه ها در تهران مراجعه کردم که شما را می شناخت اولین جمله ای که گفت این بود که نوشته های شما دشوار است .

من فکر می کنم این اشکال اگر اساسا اشکال باشد اولاً به سبک بس موجز شما باز می گردد و هم البته منسجم. در ثانی به اصطلاحاتی که به کار می گیرید که عربی مابی در آن آشکار است. آگاه هستید که نثر امروز کتاب های ما دیگر کمتر واجد چنین واژگان عربی واری هستند تا مثلاً نثر دوره مرحوم علامه قزوینی یا دیگران. به هر حال خواننده متون شما باید چند کار را انجام دهد

- 1- درکی از متون روان کاوی و لاکان داشته باشد
- 2- با ادبیات عرفانی ما تا حدودی آشنا باشد
- 3- تطبیق اصطلاحات شما بر مفاهیم لاکان را درک کند
- 4- اندکی صبر داشته باشد تا بتواند با نثر شما با چندین بار خواندن انس بگیرد.

یکی از بحث های من درباره ترجمه متون این بود که ما امروز اساسا باید از کدام سبک موجود در تاریخ زبان فارسی مدد جوئیم. قبلا در نظر داریم که امروزه دیگر سبک و اندیشه پیوندی ناگسستنی با هم دارند . اگر متن مورد ترجمه ما متعلق به نویسنده ای رازور است ان گاه ما باید فی المثل به سبک دوره عراقی چشم بیشتری داشته باشیم. اما اگر مولف ما واجد سبکی روشن و عقلانی است باید بیشتر به سبک دوره خراسانی چشم داشته باشیم . در این خصوص نکات ریزتری هم هست که کار ترجمه را هر دم وارد پیچیدگی های جدیدی می کند . با احترام

اکتبر ۱۶، ۲۰۱۰، ساعت ۱۰:۳۲ ☞

کرامت موللی گفت ...

نظر دوستان را به مقاله فاضلانۀ مصطفی تقویان در باب استعاره و مجاز در بخش «مقالات شما» جلب میکنم .

اکتبر ۱۶، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۵۶ ☞

سهند گفت ...

استاد این مقاله آقای تقویان همانی نیست که قبلا هم نصب شده بود؟ یا اینکه تغییراتی انجام داده شده است .

اکتبر ۱۷، ۲۰۱۰، ساعت ۶:۳۷ ☞

کرامت موللی گفت ...

آقای سهند عزیز

مقاله مصطفی تقویان واجد تغییرات بسیاری نسبت به نسخه قبلی است. بااحترام

فراوان

اکتبر ۱۷، ۲۰۱۰، ساعت ۱۴:۳۹ ☎

کرامت موللی گفت ...

خدمت آقای سهند

درمورد مقاله مصطفی تقویان حق باشماست. با تشکر فراوان

اکتبر ۱۸، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۱۴ ☎

صلاح الدین گفت ...

با سلام

استاد گرامی دکتر موللی می خواستم راجع به مسئله درمان در روانکاوی و مسئله

فرافکنی لطف بفرمایید و کتاب و مقاله هایی ارزنده معرفی بفرمایید .

با تشکر فراوان

اکتبر ۱۹، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۴۰ ☎

کرامت موللی گفت ...

آقای صلاح الدین عزیز

دربارهٔ درمان در روانکاوی میتوانید در همین سایت به مقالهٔ:

<http://www.movallali.fr/Lecture%20read%20by%20Guita%20Movallali.pdf>

مراجعه کنید.

درمورد فرافکنی هم میتوانید به کتاب زیر مراجعه کنید:

**Projection, Identification, Projective Identification [Paperback]**  
**Joseph Sandler**

بااحترام

اکتبر ۲۲، ۲۰۱۰، ساعت ۷:۰۶

سهند گفت ...

با عرض سلام خدمت استاد و همه دوستان عزیز: از اینکه زودتر از این نتوانستم به قولم وفا کنم معذرت خواهی می کنم. در جواب دوستان خانم وجیهه و آقای تقویان که به دشواری زبان بکار برده در آثار دکتر موللی اشاره کرده بودند باید به نویسم که با اینکه زبان فارسی زبان مادری من نیست و در ایران هم ریاضیات و د ر خارج هم الکترونیک خوانده ام و نتیجتاً پشتوانه قوی در ادبیات و علمی که نیاز به پایه محکم در زبان دارند را ندارم با همه اینها در مطالعه آثار دکتر موللی نه تنها به اشکالی بر نخورده ام بلکه همین زبان شیوای ایشان بود که مرا مجذوب مطالعه لکان کرد. دقیقاً یادم است که در اوایل که اصلاً و ابداً هیچی در باره روانکاوی نمی دانستم و فکر می کردم که روانکاوی هم مانند روانشناسی به حد اقل زبانی نیاز دارد و حالیم نبود که روانکاوی بدون درک عمیق ساختار زبان بی معنی است پشت تلفن به دکتر موللی

گفتم که زبانی که در این مقالات -- مقالاتی بود که در نشریه "دبیره" چاپ شده بود بکار گرفته اید خیلی غنی است و مرا بیاد نوشته های دکتر ارانی می اندازد و بعدا با تعجب ازشان پرسیدم که آیا شما زبانشناسی هم خوانده اید؟ در اینکه اکثر مطالعه کننده گان لکان به دشواری بر می خوردند اصلا شکی نیست اما این مشکلات نه در زبان بکار رفته در آثار دکتر موللی بلکه در ذات و ماهیت خود اندیشه روانکاوی لکانی است. در سختی درک لکان همین بس که که شارحان برجسته اش توصیه می کنند که برای درک لکان باید از منابع دست دوم شروع کرد. تا آنجائیکه من می دانم تا بحال همچو توصیه ای برای هیچ یک از متفکران برجسته دیگر نشده است.

من بدون اغراق می توانم بگویم که بیش از پنجاه در صد کتابهایی که به زبان انگلیسی در باره لکان نوشته و تا ترجمه شده است را یا دارم و یا مطالعه کرده ام -- بعضی هایشان چنان انتزاعی و خشک و بی روح اند که نمی دانم برای کدام صنف نوشته شده اند -- و باز هم بدون اغراق باید بگویم که بجز چند نفر معدود هیچ کدام از شارحان لکان به اندازه استاد موللی لکان را نتوانسته اند بشکافند. من اگر کتاب ها و مقالات استاد را مطالعه نکرده بودم محال بود که دنبال اندیشه های لکان را می گرفتم برای اینکه شارحان آمریکایی و اروپایی و آمریکای ل لاتین لکان چنان دشوار می نویسند که انگار فقط برای هم رسته های خودشان نوشته اند . دکتر موللی با آوردن مثال های زنده از زندگی بشری به اندیشه های بغایت انتزاعی و گاه خشک لکان جان داده و به نرمش وا داشته اند. در بین اینهمه شارحان برجسته لکان فقط آقای

Paul Verhaeghe از دانشگاه Ghent, Belgium هستند که مانند استاد با دادن مثال هایی از زندگی توانسته اند مطالعه لکان را جذاب کنند. بعضی ها چنان خشک نوشته اند که آدمی می خواهد سرش را به دیوار بکوبد. البته من هم مانند خیل عظیم مردم در درک لکان چه به زبان فارسی و چه به زبان

انگلیسی مشکل دارم اما نمی توانم زبان را مقصر بدانم. کلا درک لکان مشکل است مخصوصا برای ما ایرانی ها که روانکاوی خصوصا اندیشه های لکان که در ایران از ریشه محکمی بر خوردار نیست. البته دشواری اندیشه های لکان مذیتی هم دارد و آن اینکه فرد را مجبور می کند که هیچوقت اشباع نشده و همیشه خلا و کمبودی را احساس کند و برای پر کردن و معنی دادن به این خلا دایمادر تلاش باشد. مثلا آخرین کتاب استاد-- مقدماتی بر روانکاوی لکان منطق و توپولوژی-- مرا مجبور کرد که برای درک و فهم اش به فرگه و سایر منطق دانان مراجعه کنم هر چند که تا کنون از نتیجه مطالعاتم اصلا راضی نیستم.

با احترامات

اکتبر ۲۲، ۲۰۱۰، ساعت ۲۸:۲۰ ☞

ناشناس گفت ...

سلام

استاد میخواستم بدونم آیا راهی هست که من بتونم با خانوم وجیهه که تو این سایت پیام گذاشتن تماس بگیرم؟ من ناهید میامی هستم از نیشابور. ممنون. راستی میخواستم اگه ممکنه لطفا توضیحی در مورد تفاوت جلسات روانکاوی و مشاوره روانشناسی بفرمایید؟ ممنون میشم

اکتبر ۲۳، ۲۰۱۰، ساعت ۲۹:۲۳ ☞

کرامت موللی گفت ...

خانم میامی عزیز

متأسفانه من هیچگونه اطلاعی از ایشان ندارم. امید که باخواندن پیام شما ایشان پاسخ لازم را بدهند. درمورد روانکاوی و مشاوره باید دانست که روانکاوی در قطبی کاملاً

متضاد با روانشناسی است چراکه که روانشناسی من آگاه فرد را مخاطب قرار میدهد حال آنکه روانکاوی به قلمروی سروکار دارد که ورای من نفسانی او میباشد. من بکرات در این مورد در نوشته هایم بحث کرده ام چه در این سایت و چه در کتابهایم.

بااحترام

اکتبر ۲۴، ۲۰۱۰، ساعت ۹:۱۱ ☎

وجیهه گفت ...

وجیهه ام

خانم ناهید شماره همراه من 09354113171 و ایمیل [mouj59@yahoo.com](mailto:mouj59@yahoo.com) از دوستان در پاسخ دهی به سوالم سپاسگزارم اما استاد مشکلم هنوز حل نشد ، من به دنبال راهی هستم برای درک و آموزش روانکاوی ، با توجه به اینکه در مشهد فقط دکتر خدیوی زند آشنا به روانکاوی رو می شناسم ولی نیاز به فضای مطالعاتی گسترده در حد نسبتاً "اولیه دارم ، در ضمن مایلم بدونم جنابعالی رو کجا می تونم از نزدیک ملاقات کنم ؟ استاد وبلاگی دارم که در اواخر درمان و تحلیل مطالبی رو نوشتم البته از همهء کسانی که قصد مطالعه دارند خواهشمندم از آرشیو و

اولین متن آغاز کنند ، سپاس [primary-drive.blogfa.com](http://primary-drive.blogfa.com)

اکتبر ۲۵، ۲۰۱۰، ساعت ۳:۳۷ ☎

وجیهه گفت ...

با پوزش ، بنده آدرس وبلاگم رو صحیح

به اطلاع دوستان می رسونم :

اکتبر ۲۵، ۲۰۱۰، ساعت ۸:۵۱ ☎ [primary-drive.blogfa.com](http://primary-drive.blogfa.com)

وجیهه گفت ...

از اینکه با کامنت هام به دوستان علاقه مند در حوزه روانکاوی متصل شدم ، بسی  
خورسندم!  
دوست عزیز مجتبی

قبلا" شماره همراه و آدرس وبلاگم رو در اختیار دوستان گذاشتم  
9354113171 ☎

سعید گفت ...

با سلام به همه دوستان

چند وقت پیش من یک کامنت به نسبت دور و دراز در این سایت گذاشتم که نمی  
دونم چی به سرش اومد که چند ساعت بعد از گذاشتن دیگر اثری از آن ندیدم...  
بگذریم، محتوای کامنت در واقع به مقاله دوست خوب آقای تقویان برمی گشت که  
طی آن به ایشان پیشنهاد کرده بودم نوشته ایشان کامل تر میشد چنانچه در آن بخشی را  
هم به نظرات جدید زبان شناسی شناختی در مورد استعاره که از سوی زبان شناسانی  
چون جورج لیکاف و لنگکر (Giorge Lakoff & Langaker) مطرح شده است،  
اختصاص میدادند و صرفا نوشته ای تاریخیچه وار در باب این مفهوم ارائه نمیشد...  
اشکال دیگری را هم ذکر کرده بودم که به بحث اولی مربوط میشود و آن اینکه از نظر  
زبان شناسی شناختی کاربرد استعاره به هیچ وجه تنها مختص به زبان ادبی نیست بلکه  
در جز جز زبان روزمره نیز ساری و جاری است و در آنجا از فرایندی صحبت کرده  
بودم که در سیر تحول تاریخی معانی واژه ها به وقوع میپیوندد و طی آن به طور مثال  
نام اعضای بدن تبدیل به صورت های زبانی می شوند که جهت ابراز مفاهیم مکانی  
نظیر «رو» «پشت» «بالا» «میان» «کنار» و... به کار میروند و این در واقع نمونه بسیار

گویایی است ازین واقعیت که استعاره در زبان روزمره نیز وارد میشود و یا به طور کلی تر استعاره ذات زبان را تشکیل میدهد...

مطالب دیگری هم باقی می ماند که به فرصت دیگری موکول میکنم، علی الخصوص مطالبی درباره رابطه دیرفهمی روانکاوی و رابطه ان با قرهنگ سیاسی اجتماعی استبدادزده ایران امروز... اکتبر ۲۶، ۲۰۱۰، ساعت ۰:۱۶:۱۱

صلاح الدین گفت ...

استاد گرامی دکتر موللی عزیز سلام علیکم

سپاسگذار خواهم بود اگر برای فرافکنی کتاب یا مقاله ای معرفی کنید که قابل دریافت باشد بنده کردیت کارد ندارم .

با نهایت احترام

اکتبر ۲۷، ۲۰۱۰، ساعت ۱۱:۲۰:۱۱

سهند گفت ...

اقای سعید عزیز: با عرض سلام و احوالپرسی مجبور شدم که در پاسخگویی به آخرین پیامتان چند کلمه حرف دوستانه بزنم. به شخصه شدیداً معتقد به آزادی بیان هستم و باز هم به شخصه شدیداً از ایده و اندیشه و افراد غیر متعارف طرفداری می کنم برای اینکه معتقد هستم که اگر افراد غیر متعارف و اندیشه های غیر متعارف وجود نداشتند احتمالاً ما الان هم در همان غار معروف افلاطونی زندگی می کردیم. تغییر و تحولات از نوع خوب و بدش اکثراً از طرف اشخاص غیر متعارف و اندیشه های غیر متعارفشان به پشی برده شده اند. اکثریت مردم دنبال زندگی روزمره خود هستند و می توان گفت که اکثراً برای ارضای نیاز و تمنا هایشان راضی و قانع هستند. با همه اینها معتقد هستم که اگر اندیشه و ایده غیر متعارف بدون حد اقل اسناد و مدرک و شوا و استدلال بیان شوند نه تنها باعث تحول مثبت نمی توانند باشند بلکه

جاده را برای انواع و اقسام شارلاتان ها و ذهن های تنبل و رهبران فرقه های مذهبی و غیر مذهبی صاف می کنند. برای کسادی کار شارلاتان ها افراد منور الفکر و نجبه گان فرهنگی بایستی احساس مسئولیت کرده و بدون استدلال و مدرک و شواهد کافی حرفی را بیان نکنند. -- هر که بامش بیش -- برف اش بیشتر

ار متن پیامهایتان معلوم است که فرد اهل مطالعه و جدی به نظر می رسید بنا براین ما مراجعه کننده گان به سایت استاد از شما حد اقل انتظاری که داریم این است که مسئولانه برخورد و رفتار کنید. شما در آخرین پیامتان اتهاماتی را به روانکاوی وارد کرده اید که به نظرم معقول نمی آیند. شما مشخص نکرده اید که چگونه روانکاوی دیر فهم است و چگونه پدیده ای که تا همین چندین سال پیش تعداد طرفدارانش بیش از تعداد انگشتان نبود با استبداد کنونی در ایران مرتبط می تواند باشد؟

با احترامات سهند

اکتبر ۲۸، ۲۰۱۰، ساعت ۱۳:۵۸ ☰

ناشناس گفت ...

با درود فراوان خدمت استاد موللی

آیا سقط جنین و عدم پذیرش بارداری و فرزنددار شدن به مشکل ترمیز در پدر و مادر شدن رجوع دارد؟

با احترام فراوان فرزین

اکتبر ۲۹، ۲۰۱۰، ساعت ۳:۴۵ ☰

ناشناس گفت ...

سلام دوستان عزیز. بنده زمان زیادی نیست که با کتاب مبانی روانکاوی استاد موللی و سایت ایشان، بواسطه سفارش یکی از دوستان آشنا شده ام. خیلی دوست داشتم که پس از مطالعه و درک عمیق مطالب مطرح شده در مکتب روانکاوی فروید-لکان وارد بحث و گفتگو با دوستان بشوم. ولی موضوعی که جدیداً در این وبلاگ مطرح شده، مرا خیلی وسوسه کرد که وارد بحث شده و در حد توان نظرات خودم را در معرض دید دوستان بگذارم باشد که از این طریق و با نقد های دوستان پی به ضعف ادیشه خود برده و تفکرات فردايم با امروز متفاوت تر و انشاا.. علمی تر باشد. موضوع اول در رابطه با ارتباط روانکاوی با مذهب می باشد. به نظر بنده رابطه روانکاوی با مذهب همانند رابطه سایر علوم مانند فیزیک، شیمی زیست شناسی و... با مذهب است. اینکه از طریق این علوم به قضاوت در مورد دین و مذهب بپردازیم کار صحیح و علمی به نظر نمی رسد. همان گونه که ما نمی توانیم از طریق روانکاوی در مورد علم فیزیک اظهار نظر بکنیم. شاید بتوان ان بخش از گزاره های دینی را که مرتبط با ساختار نفسانی انسان هستند مورد نقد و بررسی قرارداد، ولی دایره مباحث دینی گسترده تر از آنیست که تنها با سلاح روانکاوی بتوان به نقد و تحلیل آن نشست. بنده معتقدم که دو اصل اساسی در تمامی ادیان الهی وجود دارد که فرا زمانی و مکانی هستند و بقیه آرائی و گزاره های دینی مقید به قید زمان و مکان میباشند و در هر عصر و مکانی بر حسب مقتضیات، مناسب یا نامناسب خواهند بود. دو اصل اساسی عبارتند از (1) خدا و (2) آخرت. به نظر بنده اصل اول بیانگر اینست که کل کاینات از یک قانون و ناموس لایتغیر تبعیت می کنند و در تمامی ذرات و زوایای عالم هستی قانون مندی و نظام حاکم بوده و علم و قدرت و اندیشه و نظم غیر قابل انکاری بر آنها حاکم است. تمامی صفاتی که در ادیان الهی در مورد خداوند مطرح می باشد همانند علم، قدرت، رحمانیت، قهاریت، ظهور و بطون و... در پدیده های عالم جاری و ساریست. در روانکاوی نیز ذات انسان قانونمند بیان شده است. سایر علوم نیز نه تنها مخالفی با این موضوع ندارند بلکه همگی مویید این هستند. انشتین می گوید که نه

ماده اصالت دارد نه انرژی، بلکه هر دو نمود هایی از یک حقیقت غیر قابل دسترس هستند که من خیلی دوست دارم آن حقیقت را خدا بنامم. اصل دوم بیانگر این موضوع است که حیات انسان با مرگ پایان نمی یابد. از آنجاییکه موضوع این اصل فراتر از موضوعات علوم تجربیست، نمی توان بوسیله این علوم در این مورد اظهار نظر نمود. هرچند که اتفاقاتی در طول تاریخ مبنی بر وجود عالم پس از مرگ وجود دارد، به خصوص مطالعاتی که در مورد افراد به کما رفته و افراد مبتلا به بیمار یهای روانی خاص (که شاید ما برحسب علوم در دسترس خودمان آنها را بیمار تلقی میکنیم در صورتیکه از توانای های ویژه برخوردارند که برای ما ناشناخته هستند)، ولی اظهار نظر قطعی در مورد این اصل به کمک دانش تجربی امکان پذیر نبوده و حداکثر کاری که از این علوم در این مورد بر می آید اتخاذ لا ادیریگری میباشد یعنی نه رد میکند و نه تایید. اینکه در روانکاوی آمده است و در کامتهای بالا نیز اشاره شده که انسان های نوروز در مواجهه با متناهی بودن خویش دچار در ماندگی میشوند و از پذیرفتن فقدان ذکر سر باز می زنند شاید حق با آنها باشد و ذات روان انسان غیر متناهی بودن بوده و چون ظواهر این عالم و حیات فیزیکی خویش را متناهی و در تضاد با اصل خویش می بیند دچار مشکل می گردد. دو گروه به نظر بنده سالمتر زندگی می کنند یا همان متناهی بودن را با تمام وجود می پذیرند و یا با تمام وجود به آخرت و حیاتی دیگر اعتقاد دارند.

(2) دوستی در مورد انفال سوال کرده بود. به اعتقاد بنده بهترین اظهار نظر در مورد انفال همانیست که در اول سوره انفال آمده که مال خدا و رسول است. اینکه مال خداست یعنی مال همه است همانگونه که خدا خدای همست. این که مال رسول است در آن زمان که رسول مشغول گسترش دین و تشکیل حزب خداست، خداوند بایستی از اموال خویش در اختیار رسول خودش قرار بدهد تا دین و آیین او را رواج بخشیده و رسالت خودش را به انجام برساند. وقتی هم که رسول به دیار باقی شتافت اینجا دیگر اولوالامر پشت سر رسول مطرح نشده که عده خاصی مدعی بشوند. می ماند مال خدا که مال همست .



با تشکر فراوان-آرش اکتبر ۲۹، ۲۰۱۰، ساعت ۸:۲۴

کرامت موللی گفت ...

جناب آقای فرزین

آنچه در مورد سقط جنین و عدم پذیرش مقام پدری یا منزلت مادری گفته اید با آنچه روانکاو بطور تجربی درمی یابد مطابقت دارد. سؤال شما کلی بود و این پاسخ هم کلی است ولی در هر مورد همواره با پیچیدگی عناصر و گذشته افراد سروکار خواهیم داشت بطوری که همانطور که اصول اولیه روانکاوی ایجاب میکند میبایستی از هرگونه پیشنهادی در مورد این افراد اجتناب کرد. با احترام

اکتبر ۲۹، ۲۰۱۰، ساعت ۸:۴۹

فرزین گفت ...

استاد گرامی جناب آقای دکتر موللی

با تشکر از جواب پرسش قبلی، سوالی مجدد از حضورتان: در مبحث رانش یا تابعیت از غیر در کتاب مبانی روانکاوی فرمودید نقصان تمنای غیر در دوران کودکی رانشهای زیانبخش ایجاد مینماید و موارد بیماریزایی در این خصوص را مثال آوردید... آیا در زمان بزرگسالی نیز اینچنین است؟ اگر جواب مثبت است خواهشمندم مثالی ذکر فرمایید.

با احترام فراوان فرزین

اکتبر ۲۹، ۲۰۱۰، ساعت ۱۰:۲۷

ناشناس گفت ...

دوست گرامی آرش:

تاویلی که از انفال نموده ای هم با صورت و ظاهر آیه (برابری الله و مردم) وهم باباطن و مفهوم آیه (تمایز الله و رسول) مغایر است. پیشنهاد می کنم به قرآن استاد خرمشاهی ذیل آیه یکم سوره انفال رجوع کنی. و اما بعد.

دریافت من از دیباچه و متن کتابهای دکتر موللی وهم یادداشت های دوستان هم فکر ایشان این است که اسلام را نمی شناسند. انگیزه من از گفتگو پیرامون انفال این بود که نشان دهم اسلام تنها در اندیشه و تفکر سختگیر و متعصب است (نرم افزار). بلکه در اقتصاد و تولید هم بشدت سختگرو متعصب می باشد (سخت افزار). اکنون در ایران نفت و معادن و..... همگی انفال می باش دودردست "ولی فقیه". و شگفت آنکه مردم چنان خوابند که آب از آب تکان نمی خورد.

احمقان سرور شدستند و زیم عاقلان سرها کشیده در گلیم (چهارم 1452)

با سپاس. نیروانا  
اکتبر ۳۰، ۲۰۱۰، ساعت ۱۲:۰۷

ناشناس گفت ...

سلام بر دوستان

نیروانا ی عزیز، از اینکه اظهار نظر نموده اید متشکرم. باید عرض کنم که بنده هیچ تاویلی از انفال نکرده و عین بیان قران که می گوید از تو در مورد انفال سؤال می کنند

بگو که انفال از آن خدا و رسول است. اینکه بین خدا و مردم برابری قایل شده ام، براساس سایر آموزه های دینی همانند الناس عیال الله می باشد. مسلمان خدا نیازی به نفت و طلا و نقره ندارد. تمایز بین خدا و رسول بیانگر اینست که نحوه استفاده از این اموال عمومی را بیان بکند یعنی از طریق ملی شدن و مدیریت منابع ملی بوسیله دولت ملی. حالا در ایران ما ولی فقیه دیکتاتوری میکند و مردم سواری میدهند ربطی به اسلام ندارد. ولی فقیه گرگ است که در لباس میش ظاهر شده و چوپانان گرگ دیده و همیشه همراه گله می توانند متوجه وجود چنان گرگی بشوند. نه مردمی که پا از خانه هایشان بیرون نگذاشته اند. با احترام فراوان آرش

اکتبر ۳۰، ۲۰۱۰، ساعت ۲۲:۲۳ ☪

سعید گفت ...

با سلام. مایل بودم وارد بحث کوتاهی با دوست عزیز آرش بشوم اما قبل از آن باید این نکته خیلی مهم را ذکر کنم و ان ای که من خودم کاملا به این مطلب واقف هستم که عقایدی از نوع آنچه که در پی خواهد آمد اصولا برای وضعیت سیاسی اجتماعی کنونی ایران از انجا که اساسا به فلج شدن و در نهایت مرگ کنش اجتماعی می انجامند میتواند بسیار خطرناک باشند و کنش فعال اجتماعی در جهت تغییر وضعیت موجود شاید به گونه ای اندیشه نظیر آنچه که آرش بیان می کند محتاج باشد. لذا می خواستم این مطلب را خاطرنشان کنم که می بایستی مطالب بیان شده از سوی من را صرفا بحثی نظری در نظر گرفت و نه بیشتر... و شاید هم این یکی از آن دلایلی باشد که من را به دیدن رابطه ای میان روانکاوی لکانی و رابطه ان با تداوم استبداد در ایران امروز سوق داده باشد، نکته ای که سهند به خاطر ان بر من خرده گرفت ... دوست عزیز آرش، در رویکرد به روانکاوی ما باید این نکته بسیار مهم را همواره به خاطر داشته باشیم که روانکاوی لکانی در چارچوب نهضتی فکری شکل گرفته است که به ساختگرایی موسوم است، جنبشی که بعدها از سوی کسانی چون دریدا، فوکو و سایرین اصطلاحا ساخت شکنی شد و از دل ان جنبش پساساخت گرایی به وجود

آمد...یکی از مشخصه های ساخت گرایی و بعد از به طور رادیکال تر پساساختگرایی عدم اعتقاد به ذات گرایی یا essentialism است: پساساختگراها به هیچ گونه جوهر یا ذاتی یگانه که در پس پدیدارها نهفته باشد و پدیدارهای مزبور صرفاً تجلیات و مظاهری از ان ذات اصلی و ثابت و پایدار باشند اعتقاد ندارند؛ آنها تنها به ساخت ها یا نظام هایی معتقدند که عناصر درون ان ها هویت خود را صرفاً از طریق رابطه تفارقی که هر یک عنصر یا واحد با تمامی سایر اعضای ساخت مزبور دراد به دست می آورند و لذا در این حالت دیگر هیچ احتیاجی به وجود ذاتی جهان شمول و پایدار و اساسی که معنادهنده و هویت بخش به آنها باشد نخواهد بود...حال برای فهمیدن نظرات لکان در مورد نفس یا ذهن انسان یا به عبارت بهتر هویت او باید این الگو را مد نظر داشت؛ مخالفت لکان با روان کاوان امریکایی موسوم به «من نفسانی» در حقیقت به همین مسئله برمیگردد چه آنها همچنان به وجود بخشی اصلی و حقیقی و ثابت و پایدار در نفس انسان اعتقاد دارند و معتقدند تمامی رفتارهای انسان صرفاً تجلیاتی از همان جوهر یگانه و حقیقی می باشد. اما در نظر پساساختگرایان و لکان انسان هیچ گونه هویت اصیل و حقیقی ندارد و آنچه به عنوان هویت خود مورد ادراک قرار می دهد در واقع حاصلی است از موقیت های گوناگونی که او به عنوان سوژه (فاعل) (در گفتمان ها (زبان) یا نظام های نشانه ای گوناگونی که در فرهنگ به او عرضه میشوند (ساحت رمز و اشارت!)، و او خارج از این نظام های نشانه ای فاقد هرگونه هویت اصیلی است و تقوم توهم ماهیت تنها به جایگاه او در این گفتمان ها دارد... لذا در مورد روان کاوی و مذهب اینگونه میتوان گفت که لکان به هیچ گونه هویت اصیل حتی عقلائی که از ارمان های روشنگری بود انتقاد ندارد، هویت اصیل الهی! دیگر جای خود دارد... موفق باشید

اکتبر ۳۱، ۲۰۱۰، ساعت ۰:۱۷

ناشناس گفت ...

دوست گرامی آرش:

آنچنان که بدرستی گفته ای انفال متعلق به الله ورسول است. ودر ادامه آیه اطاعت از الله ورسول دستور داده شده ثابت با سند برابر گردد. اینکه "اطاعت" را "دولت" گرفته ای و به "دولت ملی" رسیده ای تاویل نیست. این همان لغزشیست که مسلمانان دچارش هستند "ایمان به ضد آرمانها". از دیکتاتوری "ولی فقیه" می رنجی ولی به دیکتاتوربزرگ "رسول الله" ایمان داری.

یکی بد کند نیک پیش آیدش

جهان بنده و بخت خوش آیدش

یکی جز به نیکی جهان نسپرد

همی از نژندی فروپژمرد (استاد فردوسی)

باسپاس. نیروانا

اکتبر ۳۱، ۲۰۱۰، ساعت ۹:۱۵

سهند گفت ...

بحث دین و رابطه اش با علم و غیره شده است که فکر کردم بد نیست به این گفتگوی دو دانشمند یکی ریچارد د. h. کینز -- زیست شناس بریتانیایی -- و دیگری لورنس کراوس فیزیکدان برجسته آمریکایی توجه کنید. هر دو تایشان بی دین هستند اما برخورد داوکینز به دین افراطی است. بقول کراوس داوکینز می خواهد دین را سر جایش بنهند اما کراوس معتقد هستند که باید از تضاد دین و علم استفاده کرده و علم را آموزش داد. دیدگاه های خود من به کراوس شبیه اند تا داوکینز. من با لئو اشتراوس هم عقیده هستم که بعد از پانصد سال عقل نتوانسته است بر وحی غالب گردد

همچنین وحی هم نتوانسته است پشت عقل را بر زمین بسابد. اگر هم در مراحل تاریخی موقتا یکی بر دیگری غلبه کرده باشد اما گمان نمی کنم که زور و قدرت یکی آنقدر بالا باشد که روزی رقیب را کاملا از میدان بدر کند. به عقیده من افراطی هایی مانند داوکینز به اسباب فتانیک های مذهبی اب می ریزند. من متن انگلیسی این گفتگو همراه با ترجمه فارسی اش را برای دوستان درج می کنم. همچنین سایت خود کرواس و آدرس یکی از برنامه های ایشان در یو تیوب را که در آن جدیدترین دست آورهای فیزیک را با زبان ساده همراه با طنز بخصوص خود توضیح می دهند را برایتان درج می کنم. این بخش از سخنرانی هایش خیلی فلسفی است مثلا توضیح می دهند که جهان مسطح است و خلا مبدا همه آفرینش هاست.

<http://www.solgunaz.com/RELIGION/science%20-religion-%20Davkinz-%20kras.htm>

<http://genesis1.asu.edu/sad0707Krss4p.pdf>

<http://genesis1.asu.edu/sad0707Krss4p.pdf>

<http://krauss.faculty.asu.edu/>

در آخر هم از دوستان نیروانای عزیز خواهش می کنم که سلام مرا به حضرت هاخا در لوس انگلس برسانند که در این دوره اشوب و سرگردانی به حضورش احتیاج شدید داریم.

موفق باشید و سلامت

اکتبر ۳۱، ۲۰۱۰، ساعت ۱۸:۴۴

سهند گفت ...

می بخشید که بجای درج آدرس در یو تیوب آدرس گفتگوی داوکینز و کرواس دو بار درج شده است . اینهم آدرس سخنرانی کرواس در یو تیوب.

<http://www.youtube.com/watch?v=7ImvlS8PLIo>

اكتوبر ۳۱، ۲۰۱۰، ساعت ۱۸:۴۹

سعید گفت ...

با سلام. هر چند از وارد شدن به این بحث در یک سایت روانکاوی اکراه دارم اما احساس میکنم میبایستی چند کلمه ای در دفاع از دوست گرامی نیروانا بیان کنم.

به نظر من اینجا که نیروانا میگوید اسلام و سیاست از همدیگر تفکیک ناپذیرند کاملاً به جا و بر حق گفته است. اسلام از همان اول دینی سیاسی بود و جوهره آن را سیاست و حکومت تشکیل میداد، برخلاف مسیحیت که عیسی مسیح خود به صراحت در گفتگو با پپلاتوس گستره حکومتش را اسمانی اعلام کرد و نه زمینی. این مطلب جدیدی نیست و در اینجا نیز مزدوران به صراحت همین مطلب را اعلام میکنند. رازورزی و یا برداشت های عرفانی از این دین پس از کشورگشایی های مذهب مزبور بدان اضافه شد که به احتمال زیاد حاصل تاثیر افکار و اندیشه های بودایی و مانوی و مسیحی و سایر مذاهب و نحله های فکری دیگر در آن بوده است... بنابراین جوهره و ماهیت اصلی این مذهب از همان ابتدا در خوی امپریالیستی و جهان گشایانه آن به وضوح پیدا بود، از جنگ ها و غزوه های موسس آن بگیریید تا حمله به ایران و پیشروی در اروپا. کاری که احتمالاً نیمه کاره ماند و نسل جدید امپریالیست های اسلامی در ایران امروز با توهم برافراشتن پرچم اسلام در کاخ سفید! سعی در تکمیل آن دارند! حالا سوال من امروز از کسانی که پیش خود تصور میکنند اسلام بخش های مختلفی دارد! و تنها یک بخش آن سیاست است و بخشی دیگر عرفان و بخشی دیگر مربوط به زندگی روزمره و امثال اینهاست و سعی میکنند با توجیهاتی از این دست همچنان باور خود به این مذهب را حفظ کنند اصولاً این است که دوستان عزیز چنانچه سیاست را از اسلام بگیریید در انصورت دیگر از این مذهب چه چیزی باقی خواهد ماند؟! عرفان؟ رازورزی و تصوف؟ خوب در این صورت چرا به اسلام چسبیده اید؟ مگر

نه اینکه هستند مکتب های روحانی دیگری که از لحاظ مایه های رازورزانه از این مذهب بسیار عمیق تر و غنی تر هستند؟ از بوداییسم گرفته تا خود مسیحیت؟ چنانچه ماهیت اسلام حقیقتاً تنها سیاسی است آخر دیگر چه اصراری برای چسبیدن به آن می ماند؟! و اینجاست که به نظر من حرف دوست گرامی نیروانا مصداق پیدا میکند که این افراد یا اسلام را واقعا نمی شناسند یا اینکه به جهت داشتن منافع در آن دم شان به نحوی از انحا و حتی شاید بدون آنکه خود بدانند به دم این مذهب گره خورده است...

در هر حال، به نظر من جداکردن حساب اسلام از سیاست امکان ناپذیر است و به اصطلاح ناف این مذهب را با سیاست بریده اند. تمامی برداشت های عرفانی از این مذهب به طور کلی تنها واکنش هایی منفعلانه بوده اند به همین جدایی ناپذیری. کافی است به تعداد عرفایی که روزگاری به دست همین سیاسیون اسلامی «بر سر چوب پاره سرخ کرده اند» نگاهی بیندازید ...

نوامبر ۱، ۲۰۱۰، ساعت ۵:۴۷

ناشناس گفت ...

دوست گرامی سهند:

چرا دچار آشوب و سرگردانی شدی. شاید از این همه دربه دری در این کتاب و آن کتاب خسته شدی. برادر من اینکه گفتی "سلام مرا به حضرت هاخا در لوس انگلس برسانند" من و یاد گفته مولانا انداخت که "ای غر خواهر کجایدی یکی که بر سر بام اشتری رانمی بیندمی گوید که من سوراخ سوزن را دیدم ورشته گذرانیدم." و اما بعد.

گمراهی تواز آنروست که "نیروانا" رانمی شناسی. "نیروانا" اندیشه آریایست که مولانا بزرگترین شارح آن است و برابر است با مرحله کمال که گونه ای ارتقای فردی

است. رهرو باید هشت قاعده اخلاقی را رعایت کند.:

- 1- جانوران را نیازارد

- 2- دزدی نکند

- 3- زنا نکند

- 4- دروغ نگوید

- 5- عیبجویی نکند

- 6- خودخواهی را کنار بگذارد

- 7- کینه نورزد

- 8- از نادانی دل خود را پاک کند

و پس از آن چهار حقیقت را بیاموزد.:

- 1- حقیقت رنجها (تولد-پیری-بیماری-مرگ)....-

- 2- علت رنجها

- 3- ترک رنجها

#### 4 بیان اسبابی که آدمی را به آن سه حقیقت می رساند

ودر پایان به "نیروانا" می رسد. که خواستگاه مولانا است. بنابراین در ماهیچ آشوب و نگرانی نیست. بهتر است شما هم با "ایران" آشتی کنید تا از سرگردانی رهایی یابید.

نیروانا رمز راه سالک است


نیروانا آریایی مسلک است

نوبهار بلخ بودا را ستود

نیروانا ریشه اش در بلخ بود

(سرود ارغوان دکتر لنگرودی)

باسپاس.

نیروانا نوامبر ۱، ۲۰۱۰، ساعت ۷:۳۳ 

ناشناس گفت ...

دوست گرامی سعید:

پیشاپیش از همراهی شما سپاسگزارم. اکنون هنگام پاسخ به پرسش بنیادین "اسلام چگونه ساخته شد؟" است.

پاسخ من این است "به دست رومیان". شرح آنرا و امدا ر شما هستم تا زمان مناسب.

چون شدی بر بامهای آسمان

سرد باشد جست و جوی نردبان (سوم 1402)

باسپاس و امید نیروانا نوامبر ۱، ۲۰۱۰، ساعت ۹:۵۷ ☪

ناشناس گفت ...

باسلام  
و  
احترام:

دوست عزیز سعید سلام، از توضیحات روشنگرانه شما در ارتباط با روانکاوی لکانی بسیار بسیار ممنونم. نکته ای که برام جای سؤال بود علامت تعجب شما در مقابل ساحت رمز و اشارت هستش. تا آنجاییکه در این مدت کوتاه مطالعه ام در مورد روانکاوی لکانی متوجه شده ام اینه که ساحت رمز و اشارت نقش محوری در این مکتب روانکاوی دار. استدعا دارم نظر خودتان را در این مورد بیشتر توضیح بفرمایید. نیروانای عزیز، دیکتاتور ری رسول اله برای ملت خودش جز خیر و برکت چیزی به همراه نداشته و ندارد. هنوزم اعراب شبهه جزیره عرب از آیین او منتفعند. فقط همین روزها که ایام حج بیت اله را در نظر بگیرید متوجه منظوم خواهید شد. ام در کشور ما وسایر مناطقی که اسلام به زور شمشیر وارد شده هنوزم بقایش به زور شمشیر متکیست. من تابه حال کسی در ایران ندیده ام که به خاطر دین اسلام و مسلمان بودنش نیکی بورزد، بلکه انسان هایی که ذاتا نیک سرشتند به حکم ذات خویش عمل میکنند نه بنا به توصیه اسلام. و اساسا آموزه های اسلام در ایران در رفتار و کردار های فردی تاثیر چندانی ندارد. شما عید نوروز را با عید های اسلام اگر مقایسه کنید خواهید دید که فرق از کجا تا کجاست.

حتی آن ایت الله عظمایش که تمام عمرش را به نماز خواندن می گذراند احوالت درونیش در نماز اولش با نماز آخرش یکیست. در صورتیکه طفلی که روز اول مدرسه قادر به نوشتن الف نیست به جایی می رسد که به کرات آسمانی سفر کند. اساسا در خود قران هم آمده که ما این آیین را برای ام القری و من حولها فرستاده ایم .

نکته ای هم در مورد دوستانی که حساب اسلام سیاسی را با سایر بخش های اسلامی جدا می کنند عرض کنم که حتی در صورت امکان، مطمئن باشید همانگونه که گند سیاستش در آمده و همه شاهد آنیم در هر عرصه ای که امروز اسلام وارد و رسمی بشود به این سرنوشت دچار خواهد شد. اگر باور ندارید برنامه های زنا شویی خود را بر اساس آموزه های حلیه المتقین تنظیم بفرمایید تا متوجه موضوع بشوید.

با تقدیم بهترین احترامات آرش

نوامبر ۳، ۲۰۱۰، ساعت ۰:۵۲

سعید گفت ...

با سلام

دوست عزیز آرش، علامت مزبور تنها به انتقاد من از «ساحت رمز و اشارت» به عنوان برابری فارسی برای *the symbolic* یا *le symbolique* برمیگشت نه مفهوم آن. همانطور که احتمالاً میدانید، مقصودی که لکان از *symbolique* اراده میکند به مفهوم نشانه *signe* در علم نشانه شناسی نزدیک است؛ نشانه ها نیز در ساختگرایی صرفاً بر اساس رابطه متقابل و متفارق با سایر نشانه های دیگر در یک ساخت گفتمانی معنا می یابند... در نظر لکان نیز هیچ گونه معنای فراگفتمانی یا فرازبانی (رازورزانه) نمی تواند وجود داشته باشد... از همین رو با توجه به این مقدمات مختصر، من شخصاً اینطور احساس میکنم که عبارت «ساحت رمز و اشارت» به جهت هاله های معنایی رمزآمیز و ابهام آلودی که به ذهن متبادر میکند نمیتواند معادل خوبی برای مفهوم مورد نظر لکان باشد. ابهام آلود از آن جهت که فرد را گویی به عوالمی مثل سرزمین های خیالی «جائلقا» یا «جائلسا» یا «ناکجاآباد» سهروردی و سایر مفهیم رازورزانه ای ازین دست ارجاع میدهد حال آنکه مفهومی که لکان از آن اراده میکند بسیار عرفی و اصطلاحاً *down to earth* میباشد، نظیر نظام نشانه ای یا گفتمانی «خانواده» که عناصر و اعضای آن در واقع به مثابه نشانه هایی به شمار میروند (فاعل) که موقیت های

گفتمانی خاصی را در یک متن احراز میکنند و نیز همینطور است ساخت گفتمانی دانشگاه که عناصر تشکیل دهنده آن\_استاد، دانشجو و ...\_معنای خود را بواسطه جایگاه و ارزش تقابلی خود در ساخت مزبور به دست می آورند...به نظر من چنانچه از معادل «نمادین» یا همان «سمبولیک» استفاده کنیم ازین خلط ها و سردرگمی ها جلو گرفته خواهد شد ...

نوامبر ۳، ۲۰۱۰، ساعت ۱۰:۵۷ ☰

ناشناس گفت ...

با سلام

جناب استاد دکتر موللی،ضمن عرض خسته نباشید و آرزوی سلامتی،می خواستم خدمت شریفتان عرض بکنم که در بسیاری از روستاهای دور افتاده کشور عزیزمون،به خصوص در ایام گذشته استفاده از آینه متداول نبوده(بویژه آینه های تمام قد نما)و در بیشتر جاهاقرار دادن کودک در برابر آینه را یک امر بدشگون تلقی می کنند.خود بنده شاهد موردی بودم که دایی بچه ای به خاطر اینکه خواهر زاده خودش را در برابر آینه قرار داده بود شدیداً مورد عتاب و عقاب اطرافیان قرار گرفت.لذا در چنین جوامعی یک فرد تا سنین نوجوانی هیچ تصویری از خویش در مقابل آینه مشاهده نمی کند و عموماً در این سنین نیز از آینه های کوچک که صرفاً تصویری از صورت را نشان می دهند استفاده نموده و تصویری یکپارچه از کالبد خویش را شاهد نیستند.بنابراین به نظر میرسد که مشکلی در شکل ساختار نفسانی چنین افرادی به خصوص در حیث خیالی و من نفسانی به وجود بیاد.خواهشمندم در این مورد بنده را راهنمایی بفرمایید.

با تقدیم احترام-آرش

نوامبر ۹، ۲۰۱۰، ساعت ۷:۳۱ ☰

## کرامت موللی گفت ...

### خدمت آقای آرش

منع رؤیت تصویر کودک در آینه یکی از موارد جالبی است که نظریه لکان را در مورد مرحله آینه تأیید میکند چراکه این منع بمعنای منع التفات کودک به نفس خود شیفته اوست که در این مرحله تشکل مییابد. یکی از موارد جالب دیگر که در مشاهده کودک میتوان ملاحظه کرد اینستکه کودک پنهانی به مناظره تصویر خود در آینه میپردازد گوئی با امری ممنوع سروکار دارد.

مرحله آینه به این معنی نیست که وجود آینه امری ضروری باشد چراکه تشکل من نفسانی و خودشیفتگی کودک چندان در نفسانیات او ریشه دارند که آینه تنها جلوه ای خارجی از آنست. بهترین آینه برای فرد رابطه و نسبتی است که بطور نفسانی با کالبد خود دارد. این رابطه را ما در هر لحظه در نگاه دیگران نسبت بخود درمییابیم بدون اینکه واقعاً احتیاجی به آینه بعنوان وسیله ای خارج از نفس باشد. بااحترام

نوامبر ۹، ۲۰۱۰، ساعت ۱۲:۳۲ ☎

## ناشناس گفت ...

### با سلام خدمت استاد بزرگوار

این نکته که نگاه دیگران به منزله آینه ایست که یک فرد رابطه و نسبت نفسانیت و کالبد خویش را بوسیله آن در می یابد، به نظر می آید که در دوران نوجوانی به شدت بیشتری خودش را نشان می دهد، به ویژه در مسایل عاشقانه. وقتی نوجوانی برای اولین بار متوجه نگاه عاشقانه مرموزی از طرف یک جنس مخالف میگردد، چنان شور و شعفی احساس می کند که لکان در توصیف مرحله آینه به آن اشاره می کند و اولین اقدامی که می کند در برابر آینه ایستاده و اندام و کالبد خویش را ور انداز می کند و رفتار های خود شیفتگی بروز می دهد. در این مواقع نیز انگار با یک امر ممنوعی سرو

کار دارد و اگر متوجه حضور کسی گردد بلا فاصله با آینه فاصله می گیرد. می خواستم بدونم آیا این برداشت و توصیف درست است یا نه؟

با تقدیم احترام-آرش

نوامبر ۱۰، ۲۰۱۰، ساعت ۰:۱۸ ☰

کرامت موللی گفت ...

آقای آرش عزیز

نظریات شما درمورد نوجوانان کاملاً صائب هستند. بااحترام

نوامبر ۱۰، ۲۰۱۰، ساعت ۸:۱۴ ☰

ناشناس گفت ...

با سلام به دکتر موللی عزیز

اگر میل ، میل به تخطیست و اخلاق روانکاوی شناخت و پیروی از میل را خواستار است آیا این الزاماً به معنی سوق داده شدن به سمت تخطی از قانونهای موجود است یا رفتن به سمت تصعید؟ و آیا پیروی از میل همان حرکت به سمت تمتع نیست؟

نوامبر ۲۴، ۲۰۱۰، ساعت ۱۰:۱۴ ☰

ناشناس گفت ...

با سلام به دکتر موللی عزیز

اگر میل ، میل به تخطیست و اخلاق روانکاوی شناخت و پیروی از میل را خواستار است آیا این الزاماً به معنی سوق داده شدن به سمت تخطی از قانونهای موجود است

یا رفتن به سمت تصعید؟ و آیا پیروی از میل همان حرکت به سمت تمتع نیست؟  
با تشکر

حجت

نوامبر ۲۴، ۲۰۱۰، ساعت ۱۰:۱۶ ☰

کرامت موللی گفت ...

آقای حجت عزیز

مشکل برسر انتخاب لفظ میل بجای «آرزومندی» *désir* است. میل *envie* نزد لکان منشأئی جز حیث خیالی *imaginaire* ندارد حال آنکه آرزومندی بر اساس ساحت رمزواشارت *symbolique* استوارست. انتخاب این الفاظ در مقابل اصطلاحات لکان ازسوی نویسنده این خطوط متکی بر هوی و هوس نیست و با تأمل فراوان و باتوجه به سنن عرفانی و فلسفی که خزانه اصلی فکری ما ایرانیان را تشکیل میدهند انتخاب شده اند چراکه چه بخواهیم و چه نخواهیم برای بدست دادن امکان واقعی تفکر در ایران میبایستی از آنچه درطول قرن ها اندوخته ایم استفاده کنیم درغیر اینصورت کاری جز هنر فکر نکردن که اینهمه درایران امروز ما رواج یافته نخواستیم کرد. مسأله این نیست که با عرفان و فلسفه اسلامی موافق یا مخالف باشیم. مسأله اینستکه زبان فارسی مانند هر زبان دیگری در دنیا از سنن و گذشته خود نمیتواند دور شود. زبان محصولی نیست که بتواند ساخته و پرداخته ما باشد که بتوانیم مانند هر محصول مصرفی دیگری تحت اختیار مطلق خود قرار دهیم. همانطور که اروپائی ها ناچارند با زبان خود که طی قرن ها و تا به امروز تحت تسلط فکر متافیزیکی بوده است زبان فارسی هم چنان با تفکر عرفانی و فلسفی درهم بافته شده است که نمیتوانیم از آن صرف نظر کنیم و زبانی جعلی بدست دهیم که امکان هرگونه تفکر را برایمان از میان ببرد. لذا آنچه لکان از آرزومندی و رابطه ماهوی آن با زبان تکلم افاده میکند با آنچه حافظ حدیث آرزومندی میخواند قرابت فراوان دارد بهمین جهت است که موقتاً الفاظ تمنا و

آرزومندی را در مقابل اصطلاح لکان برگزیده ام. انگلیسی ها و آلمانی ها هم در یافتن معادلی برای آن دچار اشکال شده اند و گاه حتی با حفظ لفظ اصلی فرانسوی آن اکتفاء میکنند.

حال متوجه خواهید شد که اخلاق روانکاوی که لکان آن را بر اساس آرزومندی آدمی مورد مذاقه قرار میدهد امری بسیار قابل تأمل بوده باعث شده است که روانکاوان و فیلسوفان ده ها کتاب بدان اختصاص دهند حال آنکه سنت عرفانی ما شاید راه را برای درک آن بمراتب آسان تر کرده باشد. ناگفته پیداست که این بدان معنی نیست که لکان را بعنوان عارف در نظر بگیریم. بااحترام

نوامبر ۲۴، ۲۰۱۰، ساعت ۱۱:۰۲ ☰

ناشناس گفت ...

دکتر موللی عزیز از تصحیح سؤال و جواب آن ممنون

حجت

نوامبر ۲۴، ۲۰۱۰، ساعت ۱۲:۰۸ ☰

ناشناس گفت ...

با سلام و احترام خدمت استاد عزیز دکتر موللی

استاد من قصد دارم در پایانه نامه خود به بررسی نقش زبان در نظریه فروید و لکان بپردازم. بعد از خواندن کتاب شما خیلی خرسند شوم که متوجه سایت پر بار شما گردیدم و بسیار مشتاقم که نظر شما را در مورد این موضوع برایم بیان کنید و منابعی که می تواند در این زمینه به من کمک کند برایم معرفی کنید .

باتشکر حسام

نوامبر ۲۴، ۲۰۱۰، ساعت ۱۲:۳۰ ☰

کرامت موللی گفت ...

آقای حسام عزیز

فعالاً میتوانید به دو کتاب زیر مراجعه کنید. با احترام

[http://www.amazon.fr/Language-Self-Function-Psychoanalysis/dp/0801858178/ref=sr\\_1\\_5?ie=UTF8&qid=1290709415&sr=8-5](http://www.amazon.fr/Language-Self-Function-Psychoanalysis/dp/0801858178/ref=sr_1_5?ie=UTF8&qid=1290709415&sr=8-5)

[http://www.amazon.fr/Talking-Cure-Essays-Psychoanalysis-Language/dp/0333235606/ref=sr\\_1\\_2?ie=UTF8&qid=129070937&sr=8-2](http://www.amazon.fr/Talking-Cure-Essays-Psychoanalysis-Language/dp/0333235606/ref=sr_1_2?ie=UTF8&qid=129070937&sr=8-2)

نوامبر ۲۵، ۲۰۱۰، ساعت ۱۰:۲۸

ناشناس گفت ...

استاد بزرگوار از لطف شما که کتاب‌ها ارزشمندی را معرفی کردید مجکرم اما از آنجایی که هنوز موضوع کار من قطعی نشده است و موضوعاتی دیگری، مثل بررسی فرایند زیستی و فلسفی در نظریه فروید نیز مد نظر می‌باشد خیلی علاقه مندم که شما به عنوان یکی از بزرگان این رشته نظر خود را برایم ارسال کنید که حتما در انجام کار کمکی بزرگ برای من خواهد بود. و از آنجایی که از وضعیت تسلط دانشجویان داخل ایران به زبان انگلیسی که البته من هم از آنها مستثنی نیستم آگاهی دارید و همچنین به خاطر وقت کمی که در اختیار دارم اگر منابعی را که معرفی میکنید به زبان فارسی باشد کمک بیشتری صورت خواهد گرفت.

با سپاس فراوان حسام

نوامبر ۲۶، ۲۰۱۰، ساعت ۹:۴۶

سعید گفت ...

با سلام

مایل بودم چند نکته ای را در مورد اظهارنظر استاد موللی در باره زبان و رابطه آن با **Le Symbolique** از یک طرف و ارجاع به "حدیث آرزومندی" حافظ از سوی دیگر ذکر کنم .

استاد به نظر من، کامنت کوتاهی که در بالا گذاشته اید در عین اختصاری که دارد مملو از اشتباهات و ساده انگاری هایی است که به نظر می رسد یکی از مشخصه های روانکاوی لکانی به طور اعم و نوشته های شما در این باب را تشکیل بدهد، مسئله ای که میتواند بر دشوارفهمی آنها نیز پرتوی بیفکند. اولین مشکل، همچنانکه که قبلا هم در کامنتی به ان اشاره کردم، به تعریف و تصویری برمیگردد که شما و اصولا لکانیون از "زبان" دارند و به نظر میرسد چنان مفهوم بی در و پیکری از آن در ذهن خود می پرورند که خود قادر به ارائه تعریف درستی از ان نباشند و از همین جاست که بخشی از دشواری ها در راه فهم نظرات ایشان منشا میگیرد، چه شما زمانیکه مفهوم مبهمی چون "ناخودآگاه" را با کمک مفهوم مبهم تری از آن یعنی "زبان" بیان میکنید خود ناگفته پیداست که مخاطب را در چه وضعیتی قرار میدهید...

این از ایراد اول. اما میرسیم به مطلب بعدی که به "حدیث آرزومندی" حافظ! مربوط میشود. اصولا معلوم نیست که شما از حافظ چه برداشتی در ذهن خود دارید و او را چگونه میبینید. آیا او را عارفی در ردیف کسانی مثل مولوی یا سنایی و... میدانید، یا، چنانکه اینجا نیز باب شده است، او را بنیانگذار نوعی خاص از عرفان میدانید که او از آن تحت نوان "رندی" یاد میکند؟ و آیا تصور دیگری در مورد او دارید؟ شما چنان از "حدیث آرزومندی" حافظ سخن میگویید که گویی مفهومی قطعی و یقینی است و جملگی حافظ شناسان یا افراد عادی در ایران با این مفهوم آشنایی قبلی دارند و به طور کامل مقصود شما را درمی یابند! به نظر میرسد شما هیچ توجهی به

تکثر برداشت ها و تاویل هایی که از دیوان او تاکنون شده ندارید و گمان میکنید تکلیف تفسیر دیوان او به طور قطع یکسره شده است و همه بر سر آن اجماع دارند! حال آنکه دیوان هیچ شاعری در ادبیات ایران به اندازه او محل تضارب آرا و برداشته ای گوناگون و متضاد نبوده است!

آیا منظور شما از "حدیث آرزومندی" تأیید تجلی "غریزه مرگی" است که در جابه جای دیوان او به چشم می خورد و در "الکلیسم" و "فاتالیسم" او خود را نشان میدهد؟! یا در چند بیت یا غزل پراکنده گاه عارفانه یا زاهدانه ای است که او از سر "رندی" چاشنی دیوان خود میکند تا از چشم "نامحرمان" هویت "واقعی" خود را پنهان دارد؟!...

این نیز یکی دیگر از ایراداتی بود که در کارهای شما استاد بزرگوار مشاهده میشود. ایرادات دیگری نیز هست که برای فرصت دیگری میگذارم. خوشحال میشوم پاسخ های شما را دریافت کنم.

با تشکر و احترام

دسامبر ۳، ۲۰۱۰، ساعت ۰:۰۰

سه‌ند گفت ...

با عرض سلام خدمت استاد گرامی و دوستان عزیز: استاد می توانم حدس بزنم که چقدر سرتان باید مشغول کار و زندگی باشد و ارزش وقت شما را هم میدانم و به همین خاطر بارها خواسته بودم که از خدمت تان خواهش کنم که مقاله ای هر چند کوتاه راجع به عرفان به نویسید اما از درخواستم امتناع کرده بودم. الان که مدتی است این بحث عرفان در همین سایت جریان دارد فکر می کنم که وقتش باشد که دست به قلم ببرید که من به شخصه در این موضوع آثار ارزشمند آنچنانی ندیده ام. مطمئن هستم که از همین یکی دو صفحه شما خیلی بیشتر از نوشتههای تکراری و پوچ در دسترس یاد خواهم گرفت.

با احترامات

دسامبر ۳، ۲۰۱۰، ساعت ۲۱:۳۲ ☞

---

پژوهش گفت ...

سلام به دوستان عزیز و همین‌طور آقای موللی.

مدت زیادی است که این‌جا را دنبال می‌کنم ولی فقط نظاره‌گر بحث‌ها بودم و سعی کردم گوش کنم. همیشه برایم سؤال بوده که چرا با این‌که افراد زیادی هستند که مایلند کتاب‌هایی را در زمینه‌ی روان‌کاوی ترجمه کنند چرا کتاب‌های لکان را ترجمه نمی‌کنند. ما همینک جز دو کتاب - یکی کتاب آقای موللی و دیگری کتاب خانم کدیور - کتاب خوب دیگری در زبان فارسی برای مباحث لکانی نداریم فقط شاید بشود لکان از خلال ژیتک را در نظر گرفت. به نظرم آمد که در این جمع این موضوع را مطرح کنم که چرا جنبش ترجمه‌ی آثار لکان را در ایران راه نمی‌اندازید؟ من مجموعه‌ی آثار لکان را دارم ولی خودم وقت زیادی برا ترجمه‌شان ندارم. لینکی در انتهای این نوشته می‌گذارم شاید کسی یا کسانی علاقه‌مند بودند که بخواهند ترجمه‌ای از نوشته‌های لکان بکنند.

از آقای موللی هم تقاضا می‌کنم این روند را هدایت کنند یا گوشه‌ای از آن را در دست بگیرند تا بلکه پای لکان در زبان فارسی بیش‌تر باز شود. با تشکر از همه‌ی دوستان عزیز.

این هم لینک مجموعه‌آثار لکان به زبان فرانسه از روی اسکن سمینارهای وی:

[http://www.4shared.com/dir/5\\_-bn4ld/LACAN\\_Jacques.html](http://www.4shared.com/dir/5_-bn4ld/LACAN_Jacques.html)

دسامبر ۱۸، ۲۰۱۰، ساعت ۱۵:۲۶ ☞

---

## صلاح الدین گفت ...

سلام خدمت استاد

جناب دکتر در کتابهایی مانند هیلگارد که از کتابهای عمومی روانشناسی است روانکاوی را بعنوان پارادایمی در نظر گرفته و تمام کسانی هم که از فروید مشتق شده اند (یونگ، آدلر و ...) را هم جزء همین سنت محسوب می کنند اما آنهایی که به اصطلاح فرویدی هستند روانکاوی را صرفاً بر نظام فرویدی و لکانی منطبق می دانند. من به واقع اکنون نمی دانم کدام دسته درست می گویند خوشحال خواهم شد اگر آگاهم کنید بالاخره روانکاوی به کدام یک از این نظامها اطلاق می گردد؟

ژانویه ۶، ۲۰۱۱، ساعت ۱:۱۱

## صلاح الدین گفت ...

دوست گرامی ب پژوهش بسیار مسرور خواهم شد اگر لینک انگلیسی این مجموعه آثار را هم در اختیار داشته باشید .

منتظر پاسختان

ژانویه ۶، ۲۰۱۱، ساعت ۱:۱۴



## پ. پژوهش گفت ...

دوست عزیز  
من همه‌ی کتاب‌های لکان را به انگلیسی ندارم و خودم از همین نسخه‌های فرانسوی استفاده می‌کنم. فکر می‌کنم تنها ترجمه‌ی انگلیسی قابل اعتماد، ترجمه‌های ژک-آلن میلر است. یکی از کتاب‌های اساسی لکان به ترجمه‌ی او را در اختیار دارم: چهار مفهوم اساسی در روان‌کاوی:

[http://www.4shared.com/document/h9bw1NqS/Jacques\\_Lacan\\_-\\_The\\_Four\\_Funda.htm](http://www.4shared.com/document/h9bw1NqS/Jacques_Lacan_-_The_Four_Funda.htm)

خوشحال خواهم شد اگر ترجمه‌ی سمینارهای لکان را - به شرط ترجمه‌ی خوب و قابل اعتماد - به زودی در کتاب‌فروشی‌ها ببینم. افسوس که خودم فرصتی ندارم. موفق باشید .

ژانویه ۶، ۲۰۱۱، ساعت ۱۷:۵۱

ناشناس گفت ...

با سلام به دکتر موللی عزیز

سئوالی دارم:

آیا موضوع پایان جهان و در شکل امروزی اش داستان 2012 را می توان به حس پایان رسیدن جهان در روان پریشی مرتبط دانست؟ و اگر پاسخ مثبت است آیا می توان از یک روان پریشی جهانی صحبت کرد، مثلاً از ترس سیستم سرمایه داری از به

|       |       |        |     |      |
|-------|-------|--------|-----|------|
| پایان | رسیدن | دنیايش | سخن | گفت؟ |
|-------|-------|--------|-----|------|

با تشکر حجت

ژانویه ۷، ۲۰۱۱، ساعت ۷:۴۱

### Debate and discussion on psychoanalytical issues گفت ...

خدمت آقای حجت

آخر زمان که شما آن را به تقلید از زبان انگلیسی «پایان جهان» میخوانید (اینهم جزء تمام تعابیری است که مترجمان غافل از زبان فارسی از انگلیسی به فارسی وارد نموده بنام فارسی سره به خوانندگان تحمیل میکنند) (از آن زمان که فتنه چشمت بمن رسید

ایمن ز شر فتنه آخر زمان شدم، حافظ) باری آخر زمان لزوماً عارضه ای پسیکوتیک

(یا بقول شما مبنی بر روان پریشی) نیست و یکی از فانتسم های رایج میان افراد عادی و نوروتیک میباشد که گاه چندان رواج پیدا میکند که امر بر همه مشتبه شده میخواهند اطلاق آن را در عالم واقع ببینند. از سوی دیگر حق با شماست زیرا فانتسم آخر زمان یکی از انواع ترس و اضطراب هائی است که نزد افراد پسیکوتیک نرج گرفته آن ها را گریبانگیر رنج و الم روحی غیرقابل تحملی مینماید. بااحترام

ژانویه ۷، ۲۰۱۱، ساعت ۱۳:۳۷

### Debate and discussion on psychoanalytical issues گفت ...

آقای پژوهش عزیز

روانکاوی بطور اخص به کشفیات فروید در باب ضمیر ناآگاه اطلاق میشود ولی بطور اعم به مکاتب مختلفی رجوع دارد که توسط شاگردان فروید ابداع شده کمابش از روش درمانی استاد فاصله گرفته اند. آنچه ماهیت روانکاوی را تشکیل میدهد همان ضمیر ناآگاه و اعتقاد مبرم بدان است. اگر این ماهیت را کنار بگذاریم لزوماً روانکاوی را هم کنار خواهیم گذاشت. انتقاد لکان هم از اصحاب روانشناسی من که خود را روانکاو میدانند چیزی جز این نبود چراکه من نفسانی در قطب مخالف ضمیر ناآگاه قرار دارد. بااحترام

ژانویه ۷، ۲۰۱۱، ساعت ۱۳:۴۸



پ. پژوهش گفت ...

البته فکر می کنم خطاب شما به سؤال آقای صلاح الدین بود

ژانویه ۷، ۲۰۱۱، ساعت ۱۳:۵۵



### Debate and discussion on psychoanalytical issues گفت ...

آقای پژوهش عزیز

بازهم سلام درمورد نظر شما درباب ترجمه آثار لکان باید اذعان کنم که خوشبختانه تاکنون از دست مترجمان فارسی مصون مانده است وگرنه بر سر لکان نیز همان خواهد آمد که برسر سارتر، نیچه، هیدگر و صدها متفکر و نویسنده غربی دیگر که چندان از عدم درک واقعی مترجم صدمه دیده اند که متأسفانه خواننده فارسی زبان را به این اشتباه میاندازند که از طریق این متون ترجمه شده به تفکر آنها دسترسی پیدا کرده است. این وضع اسفناک از خصوصیات کشورهای جهان سوم بطور اعم و کشور ایران بطور اخص میباشد، کشورهایی که در آنها کلاهبرداری فقط به کاسبان و تجار محدود نمیشود.

البته بیخود نیست که این مترجمین تاحال بسراغ لکان نرفته اند چراکه تفکر لکان حتی برای روانکاوان فرانسوی بسیار دشوار است تاچه رسد به افرادی که نه روانکاو هستند و نه فرانسوی درستی میدانند.

ترجمه هائی هم که از لکان در زبان انگلیسی موجود هستند جای بحث دارند چندان که نمیبایستی آنها صد در صد بیانگر افکار لکان دانست. ولی این بحث دیگری است که در اینجا مجال آن نیست. بااحترام

ژانویه ۷، ۲۰۱۱، ساعت ۱۴:۰۴ ☞

کرامت موللی گفت ...

آقای پژوهش عزیز

بازهم سلام درمورد نظر شما درباب ترجمه آثار لکان باید اذعان کنم که خوشبختانه تاکنون از دست مترجمان فارسی مصون مانده است وگرنه بر سر لکان نیز همان خواهد آمد که برسر سارتر، نیچه، هیدگر و صدها متفکر و نویسنده غربی دیگر که چندان از عدم درک واقعی مترجم صدمه دیده اند که متأسفانه خواننده فارسی زبان را به این اشتباه میاندازند که از طریق این متون ترجمه شده به تفکر آنها دسترسی پیدا کرده است. این وضع اسفناک از خصوصیات کشورهای جهان سوم بطور اعم و کشور

ایران بطور اخص میباشد، کشورهایی که در آنها کلاهدرداری فقط به کاسبان و تجار محدود نمیشود.

البته بیخود نیست که این مترجمین تاحال بسراغ لکان نرفته اند چراکه تفکر لکان حتی برای روانکاوان فرانسوی بسیار دشوار است تاچه رسد به افرادی که نه روانکاو هستند و نه فرانسوی درستی میدانند. ترجمه هائی هم که از لکان در زبان انگلیسی موجود هستند جای بحث دارند چندان که نمیایستی آنها صد در صد بیانگر افکار لکان دانست. ولی این بحث دیگری است که در اینجا مجال آن نیست. بااحترام

ژانویه ۷، ۲۰۱۱، ساعت ۱۴:۰۸

کرامت موللی گفت ...

خدمت آقای حجت

آخر زمان که شما آن را به تقلید از زبان انگلیسی «پایان جهان» میخوانید (اینهم جزء تمام تعابیری است که مترجمان غافل از زبان فارسی از انگلیسی به فارسی وارد نموده بنام فارسی سره به خوانندگان تحمیل میکنند) (از آن زمان که فتنه چشمت بمن رسید

ایمن ز شر فتنه آخر زمان شدم، حافظ) باری آخر زمان لزوماً عارضه ای پسیکوتیک (یا بقول شما مبنی بر روان پریشی) نیست و یکی از فانتسم های رایج میان افراد عادی و نوروتیک میباشد که گاه چندان رواج پیدا میکند که امر بر همه مشتبه شده میخواهند اطلاق آن را در عالم واقع ببینند.

از سوی دیگر حق با شماست زیرا فانتسم آخر زمان یکی از انواع ترس و اضطراب هائی است که نزد افراد پسیکوتیک نرج گرفته آن ها را گریبانگیر رنج و الم روحی غیرقابل تحملی مینماید. بااحترام

ژانویه ۷، ۲۰۱۱، ساعت ۱۴:۰۹

پژوهش گفت ...

آقای موللی عزیز

با شما کاملاً موافقم و به همین دلیل است که این پیشنهاد را به این جا آوردم و به خصوص امیدوارم که شما بتوانید لااقل گوشه‌ای از این بار را به دوش بگیرید تا لااقل این بار خطاهای گذشته در ترجمه‌ی آثار به فارسی تکرار نشود؛ یا لااقل این روند را به نحوی که خودتان مناسب می‌دانید هدایت کنید؛ چون نگرانم که در وضعیت عدم حضور افراد شایسته، افراد کم‌آشنا این کار را شروع کنند که باعث کژفهمی‌هایی شود که همه می‌دانیم.

ممنون بابت حُسن توجه‌تان .

ژانویه ۷، ۲۰۱۱، ساعت ۱۴:۱۷

ناشناس گفت ...

دکتر موللی گرامی ممنون از پاسخ‌تان

حجت

ژانویه ۸، ۲۰۱۱، ساعت ۷:۲۴

سه‌ند گفت ...

اقای دکتر موللی عزیز: با عرض سلام خواستم یاد آوری کرده باشم که اگر امکانش باشد و وقت اش را داشته باشید لطفاً پیام‌های این صفحه را مانند قبلی‌ها بصورت پی‌دی‌اف در آورید که ما بتوانیم ازش پرنت بگیریم که برای مطالعه مکرر و نت برداری راحتتر است. قبلاً از صرف وقت باارزش‌تان از جنابعالی سپاسگزارم. با احترامات سه‌ند

ژانویه ۱۰، ۲۰۱۱، ساعت ۲۲:۳۲

ناشناس گفت ...

با سلام مجدد

جناب دکتر موللی دچار یک سردرگمی درباره مفهوم نام پدر شده ام: اگر دیگری بزرگ اولیه همان مادر است این دیگری در مراحل بعدی با اجتماع و زبان و قانون جایگزین می شود که (اگر نوشته هایتان را تحریف نکرده باشم) یعنی طبق گفته شما نام پدر جایگزین میل مادر شده است. اما مثلا در جامعه ما که خود قانون و مذهب تمایل به مطلق گرایی دارند چه عاملی نقش نام پدر (نه پدر اولیه) را اجرا می کند؟ یا می تواند اجرا کند؟

با تشکر حجت

ژانویه ۱۱، ۲۰۱۱، ساعت ۱۱:۰۳

کرامت موللی گفت ...

آقای سهند عزیز

از یادآوری شما بسیار متشکرم. بزودی بدان خواهم پرداخت. با عرض احترام و دوستی

ژانویه ۱۲، ۲۰۱۱، ساعت ۵:۱۵

کرامت موللی گفت ...

آقای حجت عزیز

قانون مورد نظر قانونی اختناقی نیست بلکه قانونی است که ماهیت بشریت را تشکیل میدهد چراکه پایه تمام قوانینی است که عدالت و همچنین سلامت اجتماعی بر آن

استوار است. این قانون اساسی همان است که ما آن را ناموس میخوانیم یعنی قانون منع زنا با محارم که اساس تمامی جوامع بشری است. این قانون را پدر بر حیات نفسانی کودک حاکم میکند یعنی اوست که کالبد مادر را بر فرزند حرام میکند. این پدر قبل از که در وجود خارجی مردی (پدری) واقعی موجود باشد در نفس مادر حاکمیت دارد. لذا پدر واقعی میبایستی این منزلت نفسانی مادر را بطور ترمیزی برای کودک احراز کند

حکومت مطلقه مرگ قانون است که یا موجب طغیان علیه پدر ریاکار میگردد تا پدر حقیقی را به مقام شایسته خود نائل کند و یا بسته به ساختمان نفسانی فرد میتواند موجب گردد که وی در ورطه پارایویا سقوط کند. بااحترام  
ژانویه ۱۲، ۲۰۱۱، ساعت ۵:۲۹

ناشناس گفت ...

سلام آقای دکتر!

مقاله ای برایتان فرستادم. آیا به دستتان رسید؟

ممنون تقویان

ژانویه ۱۲، ۲۰۱۱، ساعت ۷:۲۴

ناشناس گفت ...

دکتر موللی عزیز از توضیح کاملتان بسیار ممنونم.

حجت

ژانویه ۱۲، ۲۰۱۱، ساعت ۱۳:۲۵

کرامت موللی گفت ...

آقای تقویان عزیز

مقاله شما رسید از تأخیر در پاسخ بدان بسیار معذرت می‌خواهم بزودی پس از مطالعه آن را در سایت درج خواهم کرد. بااحترام